

توضیح مرام

از

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی

امام مہدی و مسیح موعود علیہ الصلوٰۃ والسلام

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Tauḏīḥ-e-Marām

Persian Translation of *Tauzeeh-e-Maraam* (Urdu)

By: Hazrat Mirza Ghulam Ahmad (on whom be peace),

The Promised Messiah and Mahdi^{as},

Founder of the Ahmadiyya Muslim Jama'at

Persian Translation Published in the UK, 2023

توضیح مرام

ترجمه فارسی کتاب اردو: توضیح مرام

از حضرت میرزا غلام احمد قادیانی

امام مهدی و مسیح موعود علیه الصلوة والسلام

مترجم از زبان اردو به فارسی: دکتر محمد نغمان

چاپ اول کتاب اردو: امرتسر، ۱۸۹۱م

چاپ اول ترجمه فارسی، بریتانیا: ۲۰۲۲م

© **Islam International Publications Limited**

ناشر: سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Guildford Road, Unit 3, Bourne Mill Business Park

Farnham, Surrey GU9 9PS United Kingdom

محل چاپ در بریتانیا، انتشارات رقیم

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

www.alislam.org

Cover design: Ibrahim Ijaz

ISBN: 978-1-84880-515-6

10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

فهرست مطالب

- ج ----- معرفی کوتاه مؤلف
- خ ----- درباره کتاب
- س ----- تشکر و قدردانی
- ص ----- ترجمه نخستین برگه چاپ اول کتاب
- ض ----- اعلامیه
- ا ----- برگشت مسیح به دنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا غلام احمد قادیانی امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام در ۲۴ بهمن ۱۲۱۳ ش برابر با ۱۳ فوریه ۱۸۳۵ در روستایی به نام قادیان در استان پنجاب هند به دنیا آمدند. ایشان از کودکی علاقه خاصی به عبادت و ذکر الهی داشتند و غالب اوقات خود را صرف تلاوت قرآن کریم و مطالعه آثار مذاهب دیگر می کردند، اما پس از رسیدن به سن رشد و بلوغ مشاهده نمودند که اسلام از هر طرف مورد حمله قرار گرفته و بخت مسلمانان رو به زوال است؛ بنابراین، طبق دستور خداوند متعال مسئولیت دفاع از اسلام و آشکار ساختن زیبایی دین مبین اسلام را به عهده گرفتند و در آثار، سخنرانی‌ها و مناظره‌ها با براهین قاطع و روشن ثابت کردند که اسلام تنها دینی است که انسان را به خداوند متعال پیوند می دهد. حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام بنا بر وحی الهی اعلام فرمودند که نصّ قرآن کریم ثابت می کند که حضرت عیسی علیه السلام وفات یافته اند و من همان مسیح موعود و امام مهدی ام که مسیحیان و مسلمانان منتظرش هستند. همچنین ایشان اعلام فرمودند که تمام پیشگویی‌هایی که در کتاب‌های مقدس ادیان جهان راجع به ظهور امام مهدی و

مصلحی ثبت شده است، در وجود ایشان محقق است. حضرت میرزا غلام احمد علیه السلام در سال ۱۸۸۹م جماعتی به نام "جماعت اسلامی احمدیه" را تاسیس کردند و به صراحت بیان فرمودند که طبق بشارت سرور کائنات، خاتم النبیین، صلی الله علیه و آله و سلم، پیامشان با صلح و آشتی گسترش خواهد یافت. اما، در واکنش به پیام محبت ایشان، پرخاشگری و خشونت از جانب همه ادیان و فرقه‌ها به اوج رسید که این رویه تعصب و پرخاشگری، هنوز هم ادامه دارد. حضرت میرزا غلام احمد در سال ۱۹۰۸م دار فانی را وداع گفتند و به سوی معبود حقیقی خویش شتافتند. پس از وفات آن حضرت، مطابق پیشگویی حضرت سید کائنات، فخر الرسل و خاتم الانبیاء ﷺ، نظام خلافت آغاز گردید و اکنون، ماموریت و اهداف آن حضرت، توسط خلفایشان انجام می شود. در حال حاضر، جماعت اسلامی احمدیه در ۲۱۶ کشور، به رهبری سیدنا حضرت میرزا مسرور احمد - پنجمین خلیفه امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام - مستقر است و خلیفه زمان با تمام وجود تلاش می‌کنند اسلام حقیقی را در سراسر جهان نشر و گسترش دهند.

درباره کتاب

از ترس اینکه مسلمانان و مسیحیان قدری در اعتقاد اختلاف دارند که حضرت مسیح ابن مریم با جسد عنصری به آسمان بالا برده شده است و در زمان آینده نزول خواهد کرد، از این تردید و این اعتقاد را فاسد قرار داده و اینکه مسیحی آتی، مثیل مسیح خواهد بود و آن همین مولف است و بسیاری از قلم‌ها خلاف من بلند خواهند شد و اینکه برایم سخت باشد که از رای خود رجوع کنم. ایشان لازم دانستند که قبل از اینکه قلم‌ها خلاف من بلند شوند، از این ادعا به طور مفصل و مدلل توضیح دادند و به سبب این، ایشان رساله توضیح مرام نوشتند و در پایانش اعلامی با عنوان «آگهی به خدمت علمای اسلام» فرمودند:

چیزی که در مورد مثیل مسیح نوشته‌ام، آن موضوع جداگانه در سه رساله مندرج شده است. یعنی در فتح اسلام و توضیح مرام و ازاله اوهام. پس لازم می‌گردد که تا زمانیکه کسی هر سه رساله را با دقت نمی‌خواند تا آنزمان اظهار رای علیه من عجله نکند.

«توضیح مرام»

هنگامی که ایشان در ۱۸۹۱ در لدهیانه اقامت داشتند. ایشان شروع به آمادگی مطالب ازاله اوهام کردند و بخشی از آن در «قول

فصیح» چاپ شده است و به مولوی محمد حسین بتالوی فرستاده شده است.

ایشان دربارهٔ مسئله وفات مسیح از قرآن مجید و احادیث صحیحہ بحث مفصل کرده‌اند و واقعیت واژهٔ نزول و توفی و رفع و خروج دجال بیان کرده‌اند و با دلایل محکم خودشان را مثل مسیح به اثبات رسانده‌اند.

ایشان در این وصیت نهایی و امر پوشیده نگاشته‌اند: در خاطر داشته باشید که شما در مباحثات با مسیحیان موضوع را تغییردهید. این امر را بر مسیحیان به اثبات برسانید که در واقع مسیح ابن مریم برای همیشه درگذشته است. تنها همین بحثی است که با پیروزی این می‌توانید مسیحیان را از روی زمین خاتمه بدهید..... و بحث‌های دیگر بی‌مورد هستند. دین آنان تنها یک ستون دارد و همان این است که مسیح ابن مریم تا اکنون روی آسمان زنده نشسته است. این ستون را پاره پاره کنید. سپس نگاه کنید که دین مسیحیان چه واقعیتی دارد. چون خداوند هم می‌خواهد که این ستون را ریز ریز کند و باد واحدانیت در اروپا بوزد، به خاطر این، من را فرستاده است و با الهام خاص خود بر من آشکار کرده است که مسیح ابن مریم درگذشته است. «زاله اوهام»

اما ملا بدون انتظار چاپ ازاله اوهام با نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود از من مخالفت ورزیدند. مولوی محمد حسین بتالوی با خواندن این رساله‌ها در رساله خود «اشاعة السنه» ذکر حضرت مسیح موعود علیه السلام کرده گفت که او می‌گوید: در ملا عام اهل اسلام می‌گویم که خبر ظهور مسیح موعود قبل از قیامت در قرآن کریم است. من همان کسانی هستم و حضرت مسیح ابن مریم در گذشته است. اینچنین نوشت که در این خصوص فرضیت «اشاعة السنه» است که این فتنه را مسدود کند. تمام موضوعات قبلی را رها کرده از این ادعا رد کند. اصول باطله‌اش را بطلان کند و رضایت اصول حقه اسلامی را به دست آورد. سعی کرده شود که جماعتش نابود شود و در آینده تمام مسلمانان بالخصوص اهل حدیث «این خادم آنان است» در جماعت این داخل نشود.

سپس نوشت:

اگر نشریه اشاعة السنه بر براهین او را ولی امکانی و ملهم قرار نداده باشد، در آنصورت او الهاماتی که در براهین احمدیه نوشته است در دیدگاه مردم اهمیت نداشته باشد.. تنها نشریه اشاعة السنه در فرقه اهل حدیث و نظر مشتری‌های خود فکر الهام و ولایتش راسخ کرده بود و او پشتیبان اسلام قرار داد بود. لذا فرضیت «اشاعة السنه» و بدهی بر عهده داشت، طوریکه او را به

سبب دعاوی پیشین مقام والا اعطا کرده بود همانگانه به سبب دعاوی جدید به خاک یکسان کند و تا زمانیکه از این جبران نشود تا آن زمان بدون نیاز شدید رو به موضوع دیگر نکند.

«اشاعة السنة جلد ۱۳ شماره ۱ صفحه ۳ و ۴»

مولوی محمد حسین بتالوی نوشته است طوریکه مولوی عبدالرحمن صوفی صافی خلاف حضرت مسیح موعود علیه السلام و جماعتش الهامات بیان کرده و به بنده گفت که من برای استحکام شما در برابر آنان در بارگاه خداوند دعای بطور استخاره کرده بودم. در پاسخش بر من الهام شد لکل فرعون موسی. یعنی هر فرعونی را موسی. لذا شما درمقابلش آماده و مستحکم باشید. ما از خداوند دعا می‌کنیم که خداوند یاور شما باشد و بر این استوار کند.

«اشاعة السنة جلد ۱۳ شماره ۱ زیر نویس صفحه ۲۵»

تشکر و قدردانی

از آقای دکتر محمد نغمان سپاسگزارم که این کتاب ارزشمندی را به فارسی برگرداند و همچنین از آقای حافظ اخلاق و آقای محمد عدنان گل نیز ممنونم که آن را بازبینی و ویرایش کردند.

همین‌طور از آقای دکتر یاسر شهزاد احمد (مسئول بخش فارسی) هم تشکر می‌نمایم که نظارت بر ترجمه این کتاب را به عهده داشت. جزاکم الله احسن الجزا

والسلام

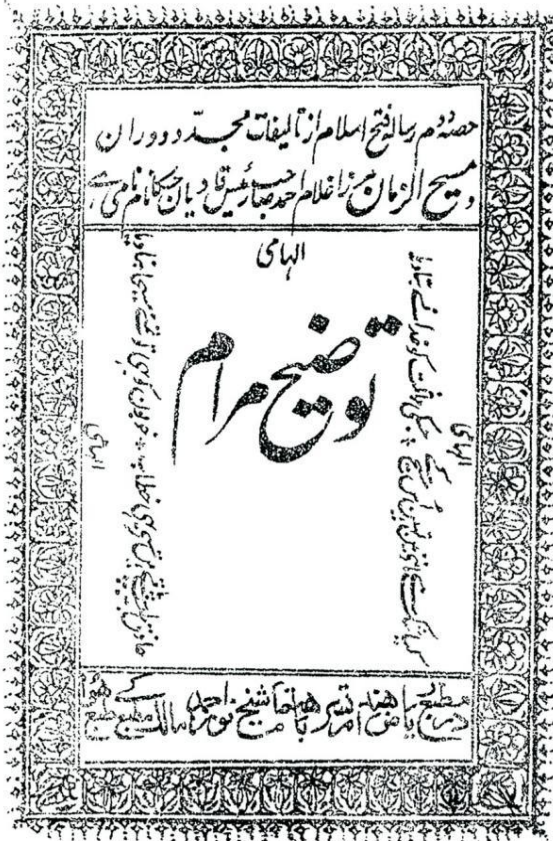
اینجانب

جمیل الرحمن رفیق

وکیل التصنیف ربوه

۳۰ خرداد ۱۴۰۱

ناکمل بار اول



قیمت فی جلد ۸

ترجمه نخستین برگه چاپ اول کتاب

بخش دوم رساله فتح اسلام از تالیفات مجدد دوران و مسیح الزمان که
نامش میرزا غلام احمد رئیس قادیان است

طبیعیان حاذق از شما لقب دریافت می کنند

شما خوبان را هم مسیحا ساختید

الهامی

توضیح مرام

از تالیفات مهدی زمان و مسیح دوران مجدد الوقت
حضرت میرزا غلام احمد صاحب قادیانی

در مطبع ریاض هندباهتمام شیخ نور مالک چاپ شد
نرخ جلد ۳ آنه

چه شکی در قبول مسیح دارید مثلش را خداوند بیان کرده است

اعلامیه

بعد از این رساله، یک رساله‌ای دیگر در چندین روز آماده می‌شود و به چاپ می‌رسد و نامش ازاله اوهام است. این رساله قسمت سوم فتح اسلام است.

المعلن

مرزا غلام احمد عفی عنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى

برگشت مسیح به دنیا

اینجا مسلمانان و مسیحیان قدری اختلاف نظر دارند که ”حضرت مسیح ابن مریم با همین جسد عنصری به آسمان برده شد و در زمان آینده از آسمان نزول خواهد کرد“ من فاسد بودن این خیال را در همین رساله نوشته‌ام و نیز بیان کرده‌ام که منظور از نزول، درواقع نزول مسیح ابن مریم نیست بلکه به طور استعاره دربارهٔ نزول مثیل مسیح خبر داده شده است. مصداق آن طبق اعلام و الهام الهی همین بنده است و یقین دارم که بعد از انتشار رای من که مطابق الهام بینات مامور شدم، بسیاری از تحریرات خلاف من نوشته خواهند شد و شوری پر از تعجب و انکار بین عوام الناس انگیخته می‌شود و تصمیم گرفته بودم که بالفعل کلام را طول ندهم و هنگامی که مردم اعتراضات مطرح کنند، آن موقع برای رفع اعتراضات طبق خیالات معترضین به طور مفصل و با دلایل، پاسخ می‌دهم. اما الان نقصی در تصمیم خود دیدم که بیاعت کوتاه قلمی من، نه تنها عوام الناس بلکه خواص که اخوندهایشان هستند بیاعت ناقص‌العقلی که به احوال متنزله‌شان ملزم شده است و بخاطر تحت تاثیر بودن خیال فاسد

قدیمی خواه نخواه برای رد حرف‌های من بعنوان مدعی در مقابل من خواهند ایستاد. برای طرفداری ادعای خودشان و انتظار دارند که ادعای آنان به اثبات رسد. پس مدعی شده در مقابل ایستادن برای ایشان حجاب شدیدی خواهد بود که اخراج از این و رجوع از رای خودشان محال خواهد بود، چون همیشه دیده می‌شود، وقتی یک ملا رای خود را بر رؤس‌الاشهاد اظهار کند و تصمیم حتمی خویش تلقی می‌کند در آن صورت برگشت از همان رای برایش بدتر از مرگ محسوب می‌شود. لذا خواستم که به خاطر رحم خداوند قبل از اینکه آنان در مقابل من بیایند و در بلای پافشاری و لجبازی گیر شوند، خودم آنها را با دلایل قانع کنم که برای اطمینان منصف و دانا و طالب حق بسنده باشد. بازهم اگر نیاز کتابت در این مورد پیش آید و آن هم برای آنان که خیلی ساده و کم عقل هستند و از استعارات و مصطلحات و دقایق و تاویل کتاب‌های آسمانی بی‌خبر اند، بلکه حس نمی‌کنند و زیر لایمسه قرار می‌گیرند.

در ابتدا می‌خواهیم درباره تصفیة بیانیه بنویسیم که طبق کتاب مقدس و احادیث و اخبار ما، نبی‌های که درمورد آنان گمان کرده‌اند که با همین جسد عنصری به آسمان رفتند، دو نبی

هستند. یکی یوحنا که نامش ایلیا و ادريس^۱ است، دومین مسیح بن مریم که نامش عیسی و یسوع هم است. در برخی از صحایف عهد نامۀ قدیم و جدید به مناسبت این دو نبی بیان می‌کنند که هر دو به آسمان برده شدند و در زمان آینده نزول خواهند کرد و شما آنها را از آسمان نزول کرده خواهید دید و واژگان مانند این کتاب‌ها در احادیث نبویه یافته می‌شوند. اما در مورد حضرت ادريس^۲ که در کتاب مقدس یوحنا یا ایلیا نام برده شده است در کتاب انجیل حکم صادر شده است که به دنیا آمدن یحی بن زکریا در صورت نزول حضرت ادريس به وقوع پیوسته است. پس حضرت مسیح به وضوح فرمودند ”قرار بود که یوحنا نزول خواهد کرد، همین است. خواه به آن ایمان بیاورید.“ بنابراین از دیوان یک نبی، کسی که به آسمان رفته و در زمان آتی نزول کرده یعنی محاکمۀ یوحنا نبی مورد تصفیه قرار شد و ماهیت و واقعیت نزول مجدد معلوم گشت. بنابراین اعتقاد متفق الرای تمام مسیحیان از روی انجیل باید همین باشد. همین است منتظر نزول یوحنا از آسمان بودند، وی در زمان حضرت مسیح از آسمان به این صورت نزول کرد که در خانۀ زکریا پسری متولد گردید که خاصیت و

^۱الیاس خوانده شود

^۲الیاس خوانده شود

طبعش مثلش بود و نامش یحیی بود. البته یهودیان تا اکنون منتظر نزولش هستند، بیانیۀ آنها این است که وی درحقیقت از آسمان نزول خواهد کرد. اول روی برج بیت المقدس نزول خواهد کرد، سپس یهودیان به وسیلۀ نردبان وی را پایین خواهند آورد. اما وقتی پیش یهودیان همان تاویلی که حضرت مسیح علیه السلام درمورد نزول یوحنا مطرح کرد، همان لحظه یهودیان درمورد حضرت مسیح و یوحنا حرف‌های بیجا می‌زنند و فرمودۀ آن نبی را فکر ملحدانه قرار می‌دهند. در واقع واژۀ نزول از آسمان مورد تاویل است که با بیانیۀ حضرت مسیح حل شده است و مناقشۀ نزول یوحنا از آسمان تصفیه شد و آشکار شده است که در کدام حالتی نزول خواهد کرد، اما درمورد نزول مسیح تا اکنون با بانگ بلند گفته می‌شود که وی لباس شیک و شاهانه را به تن کرده^۱ همراه فرشتگان از آسمان نزول خواهد کرد. اما این دو قوم بر این متفق نیستند که کجا نزول خواهد کرد. آیا در مکه یا در

این لباس از جنس پشم و ابریشم خواهد بود؟ مانند چوریا، گلبدن، اطلس، کمخواب، زربفت، زدی، لاهی یا پارچۀ معمولی مانند نین سوکبه، تن زیب، اینگ چکن، گلشن، ململ، تور، خاصه، دوریا، چارخانه و چه کسی در آسمان بافته یا دوخته باشد. تا اکنون از بین مسلمانان و مسیحیان درمورد همین خبر نداند. منه.. «این همه اقسام‌های پارچه در آن زمان در هند معروف بودند: مترجم»

کلیسیایی شهر لندن یا کلیسایی بزرگ شهر مسکو. اگر مسیحیان را تقلید خیالات کهنه درکار نباشد، آنان زودتر از مسلمانان می توانند درک کنند که نزول مسیح موافق همان شرح استنباط شود که خود حضرت مسیح بیان فرموده است. چون این امر غیر ممکن است که یک مورد به دو معنی متضاد تلقی شود. این امر برای اهل الرای قابل فکر است که حضرت مسیح تاویلی را که درباره نزول یوحنا از آسمان بیان فرموده است، اگر در واقع درست است در آن صورت در محاکمه نزول حضرت مسیح که مانند محاکمه قبلی است، باید همین تاویل در کار باشد. درحالی که یک نبی امری سر به مهر را آشکار کرده است و قانون خداوند همین را تقاضا می کند و قبول کند، پس راه مستقیم را رها کرده، راهی دشوار و کج را انتخاب کردن چرا مورد قبول باشد. پس آدم های باسواد و اهل ایمان از بیانیۀ حضرت مسیح کمک گرفتند، چطور ممکن است که رو بگردانند. مسیحیان از زمان حال ده سال پیش در روزنامه ها پیشگوئی درمورد حضرت مسیح منتشر کردند که تا مدت سه سال از آسمان نزول خواهد کرد. اکنون خداوند این نشانه را به تکامل رساند، برای مسیحیان لازم است که اولین کسانی باشند که این نشانه را قبول کنند تا پیشگوئی خودشان را تکذیب نکنند.

مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح بعد از رفتن به آسمان در بهشت وارد شد. در انجیل لوقا، حضرت مسیح از یک دزد دلجوی می‌کند و می‌گوید: «امروز تو با من در بهشت وارد می‌شوی»^۱ و این اعتقاد مسیحیان هم متفق‌الرای است کسی که وارد بهشت شد، هیچ وقت از بهشت اخراج نمی‌شود گرچه آدم حقیر باشد. بنابراین مسلمانان همین اعتقاد را قبول دارند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ^۲ یعنی کسانی که وارد بهشت می‌شوند، هیچ موقع اخراج نمی‌شوند. درحالی‌که که در قرآن کریم به صراحت ورود حضرت مسیح به بهشت ذکر نشده است، اما ذکر فوت شدنشان در سه جا آمده است^۳ برای بندگان نیک که در گذشتند و ورود آنان در بهشت،

^۱ نگاه کنید انجیل لوقا فصل ۲۳ آیه ۴۳

^۲ الحجر ۴۹

^۳ خداوند متعال فرموده است: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ «المائدة ۱۱۸». ۲. سوره مائده جز ۷ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ. قَبْلَ مَوْتِهِ «النساء ۱۶۰». ۳. سوره النسا جز ۶ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَدَيْكَ وَأَنْزِلْهُ فِي الصَّلَافِ «آل عمران ۵۶». ۴. سوره آل عمران جز ۳

بین یک حکم داخل است. چون طبق آیه قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ^۱ وَاَدْخُلِي جَنَّتِي^۲ آنها بلافاصله وارد بهشت می‌شوند. اکنون بر هر دو گروه مسلمانان و مسیحیان واجب است که این امر را به دقت بررسی کنند که آیا ممکن است که بنده مقرب مانند حضرت مسیح وارد بهشت شده، اخراج شود؟ آیا در این وعده شکنی خداوند نیست که در کتاب‌های مقدس خداوند به صراحت ذکر شده است؟ کسانی که وارد بهشت می‌شوند، هیچگاه اخراج نمی‌شوند. آیا مرد صالح و شکستن وعده قطعی خداوند متعال، بر تمام وعده‌های خداوند یک زلزله شدیدی برپا نمی‌کند؟ پس به یقین بدانید که با داشتن اعتقاد اینچنین نه تنها بلایی بر مسیح وارد می‌کنید بلکه عظمت خداوند متعال را سلب می‌کنید و مورد بی ادبی قرار می‌دهید. این امر را با فکر دقیق و عمیق بررسی کنید که نجات از اعتقاد کوچک راه استعاره وجود دارد، صداقت‌های بزرگ دینی از دستتان فوت می‌شوند و درحقیقت این اعتقاد فاسد است که در آن هزارها بدی و امور پیچیده مانند گره وجود دارد و مخالفان دست به استهزا می‌زنند. قبلا هم ذکر کردم که همین

^۱ یس: ۲۷

^۲ الفجر: ۳۱

معجزه را کفار مکه از پیامبر و مولای ما حضرت محمد ﷺ خواستند که جلوی ما روی آسمان بروید و فرود بیایید، پاسخی که به آنان داده شد که **قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي**^۱ یعنی شان خداوند متعال از این بابت پاک است که خوارق اینچنین در این جهان فانی به تماشا گذاشت و حکمت ایمان بالغیب را پشت سر بگذارد.

اکنون می‌گوییم، امری که برای افضل‌الانبیا روا نبود و خلاف سنت الله شمرده شد، چرا برای حضرت مسیح روا بود؟ این به صراحت بی‌ادبی است که ما امری بعید از عقل را نسبت به حضرت محمد ﷺ تلقی کنیم. سپس همان را برای حضرت مسیح قابل احتمال بپذیریم. آیا مسلمان واقعی مرتکب اینطور بی‌ادبی می‌شود؟ هرگز! این امر هم قابل اظهار است که فکر مزبور بین مسلمانان رایج شده است، درحقیقت در کتاب‌های ما هیچ نامی و نشانی وجود ندارد بلکه به سبب درک مطالب نادرست از احادیث است و حاشیه‌های گوناگون اضافه شده‌اند و با موضوعات بیجا رونق داده شده‌اند و تمام امور که منظور اصلی بودند، آنان را پشت سر گذاشته‌اند. در این مورد حدیثی به صراحت وجود دارد که امام محمد اسمعیل بخاری رحمة الله در کتاب خود

^۱ بنی اسرائیل: ۹۴

صحیح از ابو هریره رضی الله عنه نقل کرده است: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ
 ابْنُ مَرْيَمَ فَيْكُمْ وَ أَمَامُكُمْ مِنْكُمْ یعنی آن روزی حال شما چه خواهد
 شد وقتی ابن مریم بین شما نزول خواهد کرد؟ آن چه کسی است
 که امام شما خواهد بود و از بین شما متولد خواهد شد. پس در
 این حدیث پیامبر اکرم ﷺ به طور وضوح فرمودند که از ابن مریم
 گمان نکنید که در واقع همان ابن مریم فرود می آید بلکه این اسم
 به طور استعاره استفاده شده است، اما درحقیقت وی بین شما و
 از قوم شما و امام شما خواهد بود که مانند سیرت ابن مریم متولد
 خواهد شد. اینجا مردم به سبب فکر کوتاه مفهومی را به این
 صورت بیان می کنند که وقتی حضرت مسیح از آسمان نزول
 خواهد کرد، پس از آن از منصب نبوت خویش مستعفی شده
 خواهد آمد. او هیچ ربطی با انجیل نداشته باشد و پیرو امت
 محمدیه وارد شده به احکامات قرآن عمل خواهد کرد. پنجگانه
 اهتمام نماز می کند و مسلمان نامیده می شود! اما این بیان نکردند
 که چرا این حالت تنزل بر ایشان وارد خواهد شد، در این حال
 برادران مسلمانان محمدیان ما خودشان تسلیم کردند که مسیح
 آن روز مسلمان خواهد بود و خودش را از امت محمدیه شمار می
 کند و همان نبوتی که قبلا داشت، نامی از آن بر زبان خویش
 نخواهد آورد. درواقع همین دشواری بزرگ بوده که استعاره را به

ظاهر گرفتن، برادران ما را درگیر کرده است. به سبب این آنان کناره گیری یک نبی از منصب نبوت جایز شمردند. اگر آنان همان معنی که پیامبر اکرم ﷺ با الفاظ پاک بیان فرمودند، قبول کنند و طبق آن قبلا حضرت مسیح در مورد یوحنا نبی هم بیان کردند، در آن صورت از تمام دشواری‌ها سخت نجات می‌یابند و هیچ نیازی برای اخراج حضرت مسیح از بهشت نخواهد بود و کناره‌گیری از نبوت جایز شمرده می‌شود و نه مرتکب بی‌ادبی در شان حضرت محمد ﷺ خواهند شد و نه اقرار کرده شود که احکام قرآنی منسوخ شده‌اند.

شاید آخرین عذر برادران ما این باشد که چرا برخی واژه‌های که در احادیث صحیح آمده‌اند را تطبیق کنیم. به طور مثال نوشته است که وقتی مسیح ظهور خواهد کرد، آنوقت صلیب را خواهد شکست و باج را رفع خواهد کرد و خوک‌ها را خواهد کشت و آن زمان ظهور خواهد کرد وقتی خصلت‌های بد یهودیان و مسیحیان بین مسلمانان رایج خواهند شد. می‌گوییم که منظور از شکستن صلیب، جنگ ظاهری نیست بلکه به شکل روانی شکستن اعتقادات صلیبی است و رد عقاید است، رفع باج آشکار است که از این منظور است که دل‌ها با کمال میل به طرف راستی کشیده می‌شوند، هیچ لزومی به جنگ ظاهری نباشد و جوری باد

می‌وزد که مردم خودبخود به صورت گروه وارد دین اسلام می‌شوند. وقتی در ورودی اسلام باز می‌شود و یک عالم داخل دین اسلام می‌شود آنوقت از چه کسی باج گرفته می‌شود، اما این دفعتا به وقوع نخواهد پیوست. اما بنای این اکنون نهاده می‌شود. منظور از خنزیر همان مردمانی هستند که خصلت خوک را دارند و آن روز با دلایل مغلوب خواهند شد و شمشیر دلایل آنها را به قتل خواهند رساند، نه این که یک نپی پاک در جنگل برود و خوک را شکار بکند.

ای قوم عزیز من! این همه استعاره‌ها برای آنانی که از خداوند متعال فهم داده می‌شوند، نه تنها به راحتی آشکار می‌شوند بلکه با کمال میل درک خواهند کرد. اینقدر فصیح و بلیغ کلمات را به معنایی ظاهری تطبیق کردند، مانند این است که معشوق زیبا را به شکل دیو نقاشی کرده شود، تمام دارای بلاغت منحصر بر استعارات لطیفه است. همین سبب است که کلام خداوند که ابلاغ الکلم است، اینقدر استعاره‌ها را استفاده کرده است و نظیر آن در کلام دیگر وجود ندارد. و هر جا و هر مکان استعاره‌های پاک را بر حقیقت متحمل کردن، امر بیهوده و کلام خداوند را به خاک واگذار کردن است. اینچنین کار باعث می‌شود که منشا کلام بلیغ خداوند نابود می‌شود بلکه بلاغت کلام را هم نابود کرده می‌شود،

البته روش زیبا برای شرح و تفسیر این است که شان بلاغت و مقام روحانی و اراده های بلند متکلم را مدنظر داشته باشد، نه این که روش سفلی و بد و معنای سطحی که درضمن هجو قرار می گیرند و از خود معنی جدید بتراشد و کلام خداوند که پاک و منزه است را به واژه های بازاری محدود ساختن سراسر بی ادبی است. بعید از فهم ما است که چرا اسرار بی نهایت دقیق در کلام خداوند وجود دارند و فروان هستند، را به معنای بد و کریهه محدود روا داشته شوند؟ و چرا ارزش لطیفی ندارد که طبق شان حکیمانه خداوند متعال و مناسب حال عالی مقام کلامش است؟ چرا اذهان علماء پر از سرکشی اند که آنان نمی خواهند فلسفه خداوند را درک کنند! آنهایی که در زمینه تحقیق به شدت زحمت کشیدند بالاتردد آنان از بیان ما نه تنها انکار کنند بلکه لذت می برند. صداقت نو به دست می یابند و آنرا به شدت بین مردم بیان می کنند و عامه مردم را سود روانی می رسانند، اما آنانی که فکر و عقل خود را تا نگاه سرسری قید کرده اند آنها جز اینکه میزان اعتراضات را می افزایند و بی جا رستاخیز برپا می کنند و هیچ فائده به اسلام نمی توانند برسانند. اکنون می خواهیم این امر را پایان دهم که سید و مولای ما جناب ختم المرسلین درباره امتیاز بین مسیح اول و مسیح ثانی نه تنها این فرمودند که مسیح ثانی یک مرد مسلمان خواهد بود و موافق شریعت اسلامی کارهای انجام

می‌دهد و مانند مسلمانان نماز و روزه و احکام قرآنی را رعایت می‌کند و در بین مسلمانان متولد خواهد شد و امامشان خواهد بود و دین جدیدی نمی‌آورد و مدعی نبوت جدید نخواهد بود بلکه این هم آشکارا فرمودند که بین خد و خال مسیح اول و مسیح ثانی تفاوت واضح خواهد بود. چنانچه وضع ظاهری مسیح اول که موقع شب معراج پیامبر اکرم ﷺ دیدند که قد متوسط و رنگ قرمز، موهای فرفری و سینه گشاد داشت، نگاه کنید صحیح بخاری صفحه ۴۸۹ اما در همین کتاب وضع ظاهری جناب ممدوح اینچنین فرمودند که رنگ گندمی و موهایش فرفری نخواهد داشت بلکه تا گوش می‌رسند. آیا این نشانه‌های متمایز پدیدار در مورد مسیح اول و مسیح ثانی پیامبر ما فرموده‌اند. کافی نیست، این علامت به یقین برساند که وجود مسیح اول و مسیح ثانی جداگانه است و هر دو را لقب ابن مریم دادن یک استعاره لطیف است که بلحاظ مشابهت طبع و خاصیت روحانی استفاده شده است. این امر آشکار است که به سبب مشابهت خاصیت درونی دو آدم نیک فراخور یک نام می‌شوند. همینطور دو آدم بد، در یک ماده بد مشترک و مساوی قرار بگیرند و جانشین یکدیگر فراخوانده شوند. مسلمانان نام بچه‌هایشان احمد، موسی، عیسی، سلیمان و داوود و غیره می‌گزارند، درحقیقت بخاطر خوش‌بینی

است و فال نیک در پیش است که این بچه‌ها، روش و شکل روانی این بزرگان را جلب کنند، گویی مظهر آنان شوند.

اگر اینجا اعتراضی مطرح کرده شود که مثیل مسیح هم باید نبی باشد. چرا که مسیح هم نبی بود. پاسخ اول این است که سید و مولای ما برای مسیح ثانی شرط نبوت نگذاشته است بلکه به وضوح نوشته است که وی مسلمان خواهد بود و مانند تمام مسلمانان پایبند شریعت فرقانی خواهد بود و بیشتر از این چیزی ابراز نمی‌کند که من مسلمان هستم و امام مسلمانان هستم. جز چیزی دیگر نیست که این بنده به عنوان محدث از طرف خداوند متعال فرستاده شدم و محدث هم از یک رو نبی است. اما برای این نبوت تامه لازم نیست درحالی‌که به طور جزئی نبی است. چون وی شرف مکالمه با خدا دارد. امور غیبیه بر وی آشکار می‌شوند و وحی‌اش را مانند انبیا و مرسلین از دست‌برد شیطان منزه کرده شود و مغز شریعت بر وی باز شود و همانند انبیا مامور شده ظهور کند و مانند انبیا بر وی لازم است که ظهور خود را به صدای بلند آشکار کند و کسی که انکار می‌ورزد موجب مجازات قرار می‌گیرد و معنی نبوت، جدا از این نیست که امور مزبور در وی وجود داشته باشند.

اگر عذری مطرح شود که باب نبوت مسدود است و وحی که بر انبیا نازل می‌شود سر به مهر شده است. من می‌گویم که نه من کل الوجوه در نبوت مسدود شده و نه به لحاظ دیگر، وحی سر به مهر شده است بلکه به طور جزئی در نبوت بر این امت مرحومه همیشه باز است. اما این امر را باید به خاطر داشته باشید که سلسله این نبوت که همیشه ادامه خواهد داد از نوع نبوت تامه نیست.^۱ اما طوری که گفتم که این تنها نبوت جزئی است و به معنایی دیگر محدثیت نام دارد و با اقتدای انسان کامل فرا گرفته می‌شود و مستجمع جمیع کمالات نبوت تامه است یعنی ذات متصف به صفات حضرت سیدنا و مولانا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم فاعلم ارشدک الله تعالی ان النبی محدث و المحدث نبی به اعتبار حصول نوع من انواع النبوة و قد قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لم یبق من النبوة الا المبشرات ای لم یبق من انواع النبوة الا نوع واحد و هی المبشرات من اقسام الرویا الصادقة و المکاشفات الصحیحیة و الوحی الذی ینزل علی خواص الاولیا و النور الذی یتجلی علی قلوب قوم موجه. فانظر ایها الناقد

^۱ اشتباه کاتب معلوم می‌شود. اینجا باید «است» باشد.

البصیر اُفهم من هذا سد باب النبوة على وجه كلى بل الحديث يدل على ان النبوة التامة الحاملة لوحى الشريعة قد انقطعت و لكن النبوة التى ليس فيها الا المبشرات فهى باقية الى يوم القيامة لا انقطاع لها ابدا. و قد علمت و قرأت فى كتاب الحديث ان الرويا الصالحة جزء، من ستة و اربعين جزء، من النبوة اى من النبوة التامة فلما كان للرويا نصيبا من هذه المرتبة فكيف الكلام الذى يوحى من الله تعالى الى قلوب المحدثين فاعلم ايدك الله ان حاصل كلامنا ان ابواب النبوة الجزئية مفتوحة ابدا و ليس فى هذا النوع الا المبشرات او المنذرات من الامور المغنية او اللطائف القرآنية و العلوم اللدنية. و اما النبوة التى تامة كاملة جامعة لجميع كمالات الوحى فقد انا بانقطاعها من يوم نزل فيه. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ^۱ اگر كسى استفسار مى كند كه در صفاتى و قوت روحانى اين بنده با مسيح بن مريم شباهت دارد، چه چيزى است؟ پاسخ اين است كه آن خاصيت كلى است كه در قواى روحانى ما به طور خاص وديعت شده است كه گونهٔ آن سلسله به طرف پايين

و گونهٔ دیگر بالا می‌رود. منظور از طرف پایین بی‌نهایت دلسوزی و غمخواری برای خلق الله است که رابطه بین داعی الی الله و شاگردان مستعدش را صمیمی می‌کند و نیرویی نورانی که در ذات پاک داعی الی الله وجود دارد را در تمام شاخه‌های سرسبز جریان می‌بخشد. منظور از طرف بالا این است که محبت از نوع برتر به سبب ایمان محکم به دست یافته است که در ابتدا در قلب بنده به ارادهٔ الهی ایجاد شده، محبت رب قدیر را به طرف خویش جلب نماید و سپس به هم وصل شدن آن دو محبت که در واقع نر و ماده است و رابطهٔ مستحکم و مواصلت شدید بین خالق و مخلوق ایجاد شده از آتش فروزان محبت الهی که مانند هیزم، محبت مخلوق را می‌گیرد. چیزی سوم به وجود می‌آید که نامش روح القدس است. آفرینش روحانی این نوع انسان آن وقت گمان می‌شود وقتی خداوند به ارادهٔ خاص اینچنین محبتی در وجودش ایجاد می‌کند و درمورد اینچنین نوع محبت را به طور استعاره گفتن بی‌جا نیست که روح سرشار از محبت الهی همان روح انسانی را که اکنون به ارادهٔ الهی با محبت سرشار شده است، تولد جدیدی می‌بخشد. به خاطر همین سبب روح سرشار از محبت الهی با روح خداوند که نافع‌المحبت است به طور استعاره علاقهٔ ابنیت دارد و چون روح القدس به سبب به هم وصل شدن این دو در قلب انسان پیدا می‌شود به سبب این می‌توان گفت که آن

برای دو تا بعنوان فرزند است و همین تثلیث پاک است و برای همان مقام لازم است که ناپاکان سرشت، آن محبت را شرک گمان کردند و امکان کوچک را که هالکة الذات، باطلة الحقیقت است و مساوی به حضرت اعلی و واجب الوجود قرار دادند.

اما اگر اینجا استفسار شده باشد که این مرتبه برای این عاجز مسلم است، در آنصورت برای سیدنا و مولانا سید الكل و افضل الرسل حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم کدام مرتبه باقی می ماند. روشن شود که آن یک مقام والا و بلند مرتبه است که در همان ذات کامل الصفات ختم شده است که رسیدن به کیفیتش کار کسی نیست چه جائیکه کسی به دست یابد.

شان احمد را که داند جز خداوند کریم
آنچنان از خود جدا شد کز میان افتاد میم
زان نمط شد محو دلبر کز کمال اتحاد
پیکر او شد سراسر صورت رب رحیم
بوئی محبوب حقیقی میدمد زان روی پاک
ذات حقانی صفاتش مظهر ذات قدیم
گرچه منسوبیم کند کس سوی الحاد و ضلال
چون دل احمد نمی بینم دگر عرش عظیم
منت ایزد را که من بر رغم اهل روزگار

صد بلا را می خرم از ذوق آن عین النعیم
از عنایات خدا و از فضل آن دادار پاک
دشمن فرعونیانم بهر عشق آن کلیم
آن مقام و رتبت خاصش که برمن شد عیان
گفتمی‌گر دیدمی طبعی در این راهی‌سلیم
در ره عشق محمد این سر و جانم رود
این تمنا این دعا این در دلم عزم صمیم

اکنون برای شناخت بلند مرتبه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم این قدر به رشته تحریر آوردن لازم است که مراتب قرب و محبت به اعتبار درجات روحانی به سه قسمت منقسم‌اند. مرتبه پایین‌تر که در واقع بزرگ است، این است که آتش محبت الهی، لوح قلب انسان را داغ کند و ممکن است تا حدی داغ کند که چندین کارهای آتشین از وی انجام شوند. اما باز هم یه نوع کاستی باقی می‌ماند که در شخص تاثیر گرفته برق آن آتش ایجاد نشود. وقتی جرقه محبت خداوند بر اینچنین محبت می‌افتد و حرارتی که از آن جرقه به آن روح ایجاد می‌شود، آن را سکینت و اطمینان و گاهی به واژه فرشته و ملک تعبیر می‌شود. مرتبه دوم همان است که تاثیرش بر خودم بیان کرده‌ام و به هم وصل شدن آن دو محبت، آتش محبت الهی آن قدر لوح قلب

انسانی را داغ می‌کند که در آن به شکل آتش، برقی نمودار می‌شود، اما در آن برق هیچ نوعی انگیزه و فوران وجود ندارد. فقط یک نوع درخشش وجود دارد که موسوم به روح القدس است.

مرتبه سوم محبت آن است که جرعه محبت الهی بی‌نهایت افروخته فتیله مستعد محبت انسانی را شعله‌ور می‌کند و بر تمام اجزا و رگ جان مستولی شده وی را مظهر اتم و اکمل وجود خویش قرار می‌دهد و در اینچنین حالتی آتش محبت الهی نه تنها لوح قلب انسانی را درخشش می‌بخشد بلکه همراه آن درخشش تمام وجود شعله‌ور می‌شود و جرعه تمام اطرافش را مانند روز، روشن می‌کند و هیچ نوع تاریکی باقی نمی‌ماند و به طور کامل و با تمام صفات کامله تمام وجودش آتش می‌شود و این کیفیت به صورت آتش افروخته به سبب باهم وصل شدن دو محبت به وجود می‌آید، وی روح امین نامیده می‌شود. چون این از هر نوع تاریکی امن می‌بخشد و از هر نوع غبار تهی است و نام دیگرش شدید القوی هم است. زیرا که این نیرو از نوع برتر وحی است که وحی قوی تر از آن وجود ندارد و نامش ذوالافق الاعلی هم است. چرا که این تجلی از نوع بی‌نهایت وحی است و این را به اسم رأی ما رأی نام برده می‌شود و چون این از قیاس و گمان تمام مخلوقات بعید است و این کیفیت در این جهان فقط به یک

انسان داده شد که انسان کامل است و بر وی تمام سلسلهٔ انسانیت ختم شد و دور استعداد‌های بشریه به کمال رسید و در واقع آخرین نقطهٔ کمال خط ممتد از آفرینش الهی است و منتهای تمام مراتب است. حکمت الهیه آغاز آفرینش را از نوع پایین خلقت و اسفل تا آن مقام بالا رسانده که نامش به الفاظ دیگر محمد صلی الله علیه و اله و سلم است و معنای آن این است که بی‌نهایت مورد ستایش قرار داده شد، یعنی مظهر کمالات تامه است. پس طوری که از لحاظ فطرت، مقام آن نبی اعلی و ارفع است. همانطور از لحاظ خارجی مقام اعلی و ارفع در زمینهٔ وحی اعطا شده است و مقام اعلی و ارفع محبت هم داده شده است و این همان مقامی است که من و مسیح هر دو تا آن مقام را نمی‌توانیم فرا بگیریم. نامش مقام جمع و مقام وحدت تامه است. انبیاء پیشین که خبر ظهور رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم داده اند، آن در مورد همین نشانی بود و به این مقام اشاره کرده بودند و طوری که مسیح و این عاجز مقامی داده شدند که می‌توان به طور استعاره به واژهٔ ابن تعبیر شود. همینگونه این مقام عالی مرتبه آن مقامی است که انبیاء پیشین به طور استعاره، مقام این را ظهور خداوند قرار داده‌اند و آمدنش را آمد خداوند قرار داده‌اند. طوری که مسیح، مثالی مطرح کرده فرمود که در ابتدا صاحب تاکستان «خداوند متعال» برای جمع آوری میوه خدمت کاران را

فرستاد یعنی نزدیکان و منظور از این صلحا هستند و آنان در زمان حضرت مسیح و در همان قرن آمده بودند و هنگامی باغبانان انکار ورزیدند که میوه نمی‌دهند، آن موقع صاحب باغ برای تاکید، فرزند خویش را به طرف آنان فرستاد تا آن را بعنوان فرزند میوه به دستش بسپارند. منظور از فرزند مسیح است که وی مرتبهٔ دوم قرب و محبت دارد اما باغبانان به فرزند هم میوه ندادند بلکه به فکر خودشان وی را کشتند. سپس حضرت مسیح فرمودند که اکنون خود صاحب باغبان تشریف می‌آورد یعنی خود خداوند متعال ظهور خواهد کرد تا باغبانان را به قتل رسانده باغ را به دست مردمانی بدهد که میوه را به موقع مهیا بسازند، اینجا منظور از آمدن خداوند متعال بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و اله وسلم مراد است که مرتبهٔ سوم قرب و محبت برای خودشان کسب کرده‌اند^۱ و این همه مراتب روحانی هستند که به طور

^۱ در مورد سید و مولای ما جناب مقدس خاتم الانبیا، نه تنها حضرت مسیح فرموده‌اند که بعثت آنجناب در واقع ظهور خداوند متعال است بلکه این نوع کلام را انبیا دیگر در حق رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در پیشگویی‌ها بیان کرده‌اند و بعثت پیامبر اکرم را به طور استعاره بعثت خداوند قرار داده‌اند بلکه به سبب مظهر اتم خداوند آنجناب را به اسم خدا یاد کرده‌اند. چنانچه در کتاب حضرت داوود که زبور است نوشته است که تو در زیبایی

از بنی آدم خیلی بالاتر هستی. در لب‌های تو نعمت نهاده شده است. به خاطر این خداوند تو را تا ابد مبارک «یعنی خاتم الانبیا قرار داد» کرد. ای پهلوان تو شمشیر خویش را با عظمت و شکوه بر ران خود آویزان کن، و بر امانت، حلم و عدالت سوار شده دست راست تو کارهای مهیبت ترا نشان خواهد داد. در دل دشمنان پادشاه تبر تو عجله می‌کند و مردم پیش تو سر تسلیم می‌شوند. ای خداوند تخت تو تا ابدالابد است. عصای سلطنت تو راستی است. تو با صدق دوستی و با شر دشمنی ورزیدی بخاطر همین خداوند که خدای تو است با روغن خوشحالی تو را از صاحبان دیگر بیشتر معطر کرده است. «نگاه کنید زبور ۴۵»

باید درک کنیم که این جمله‌ای زبور که ای خداوند تخت تو دایمی است. عصای سلطنت تو راستی است. این بعنوان استعاره استفاده شده است. غرض این است که شان روحانی محمدی اظهار کرده شود. سپس در کتاب یسعیاہ اینچنین نوشته شده است چنانچه عبارتش این است.

”ببینید بنده من که من آنرا نگهداری می‌کنم، برگزیده من است و من ازش راضی هستم و من روحم را بر وی نهاده‌ام وی بر اقوام راستی را آشکار کند و سر و صدا نمی‌کند و صدای خویش را بلند نمی‌کند و به بازارها صدا نمی‌کند، او چوب خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نازک را خاموش نخواهد کرد تا عدالت را به راستی صادر گرداند تا وقتیکه راستی را به امن آشکار نکند و نه کم می‌شود و نه خسته می‌شود تا وقتیکه راستی را بر زمین برقرار نمی‌کند و جزایر منتظر شریعتش هستند... خداوند خدا مانند

استعاره به الفاظ مناسب بیان شده‌اند. اینجا فرزند حقیقی مراد نیست یا الوهیت واقعی مورد نظر است.

اینجا ذکر این امر بی‌موقع نخواهد بود که تعبیری که ما در مورد روح القدس و روح الامین کرده‌ایم، این درحقیقت از آن عقایدی که اهل اسلام در مورد ملایک دارند، خلاف نیست. چون محققین اهل اسلام معتقد نیستند که فرشته‌ها با وجود شخصی مانند انسان قدم می‌زنند و فرود می‌آیند و این خیال در ذات خود باطل است. اگر قرار بود که همینطور باشد که فرشته‌ها برای ادای

دلیر خروج می‌کند و مانند مرد جنگی غیرتش را بر می‌انگیزاند. الی آخر“ یسعیاہ فصل ۴۲ آیه ۱ تا ۲۳

اکنون باید بدانیم که این جمله که خداوند مانند دلیر خروج می‌کند این هم به طور استعاره برای ظهور پر هیبت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را ابراز می‌کند. نگاه کنید کتاب یسعیاہ نبی فصل ۴۲ و همینطور انبیا دیگر پیشگوئی‌های در مورد شان رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را به صورت استعاره استفاده کرده‌اند. اما نوشتن آن تمام ارجاع‌ها باعث طولانی می‌شود بخاطر همین تا این اندازه کفایت می‌کنم و من سه مرتبه قرب و محبت را اینجا ذکر کرده مرتبه سوم را که بزرگ‌ترین مرتبه است و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم اثبات کردم این از طرف من یک خیال اجتهادی نیست بلکه خداوند با الهام خویش بر من آشکار کرده است. منہ

فرایض خویش با وجود حقیقی فرود می‌آمدند، در آن صورت انجام کارها محال بود. به طور مثال فرشتهٔ ملک الموت که در یک لحظه جان هزارها نفر می‌گیرد درحالیکه مردم در کشورهای مختلف و از یکدیگر فاصله دارند. اگر نیاز بود که پیش هر کس و هر کشوری و شهری پیاده برود و بعد از زحمت فراوان، جان را سلب کند در این صورت چه جائیکه یک ثانیه بلکه برای انجام این کار بزرگ، مهلت ماه‌ها هم کافی نبود. آیا برای کسی ممکن است که فردی حرکتی مثل انسان‌ها کند و در فرصت *طرفة العین* یا از این کم تر تمام جهان را دور بزند، غیر ممکن است بلکه فرشته‌ها از آن مقامی که خداوند متعال برای آنان مقرر ساخته است، یک ذره جلوتر یا عقب تکان نمی‌خورند طوری که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است *وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ*^۱ سوره صافات جزو ۲۳ پس امر واقعی این است که طوری که خورشید در جای خودش است و حرارتش و نورش بر زمین می‌گسترده و طبق خواص خود هر ذرهٔ زمین را سود می‌رساند، همانطور به روحانیت آسمانی خواه آن را مطابق خیال یونانی‌ها نفوس فلکیه نام ببریم یا طبق اصطلاحات دساتیر و وید آنان را

 الصافات: ۱۶۶، ۱۶۵

ارواح کواکب نام گذاری کنیم یا از لحاظ راه مستقیم آنان را ملائکه الله لقب دهیم^۱ در واقع این مخلوق عجیب در جاهای مخصوص مستقر شده‌اند و به سبب حکمت کامل خداوند متعال هر چیز مستعد را برای رساندن به کمال مطلوب در خدمت روحانی مشغول‌اند. اما خدمات ظاهری را هم انجام می‌دهند و هم باطنی. طوری که بر بدن ما نیروهای ظاهری مانند آفتاب و ماه و سیاره های دیگر تاثیر می‌گذارند، همانطور این فرشتگان موافق نیروی ما بر دل و ذهن و تمام استعدادهای روحانی ما تاثیر می‌گذارند. چیزی که در ذات خود خاصیت دارد که تبدیل به جوهری می‌شود، گرچه یک ذره خاک باشد یا قطره آب که در صدف داخل می‌شود و یا قطره آب که در رحم داخل می‌شود. این تمام چیزها به سبب تربیت روحانی فرشته‌ها تبدیل به لعل و الماس و یاقوت و نیلم یا نگینه گران قیمت یا تبدیل به انسان عالی مرتبه می‌شود. مردم مجوسی دساتیر را الهامی فکر می‌کند و مدت ظهورش را این قدر طولانی گفته است که سهم میلیاردی از آن درمورد مدت ظهور وید بیان نشده است یعنی درباره وید آمده است که

^۱ ملائک از این معنا نامبرده می‌شوند که آنان ملاک اجرام سماویه و ملاک اجسام الارض هستند یعنی برای بقای آنان مانند روح‌اند و به این معنا نیز ملائک خوانده شوند که کارهای رسل انجام می‌دهند. منه

مدت ظهورش یک میلیارد و نود و شش میلیون سال گمان شده است. اما از دساتیر سی میلیارد بیشتر بیان کرده است بلکه این تمام سالهای مدت را ما به سبب ترس نوشتیم درحالیکه از حد سنکه سه صفر بیشتر دارد. این کتاب تمام اجسام روحانی را که با کواکب و سماوات علاقه دارند، نه تنها فرشتگان قرار می‌دهد، بلکه از پرستش آنها تاکید می‌کند. همانطور وید روحانیات را واسطه و خدمتکار قرار نمی‌دهد بلکه در جاهای متعدد آنان را ستایش و تمجید کرده است و آموزش می‌دهد که از آنان مقصود خود بطلبیم و ممکن است که در این کتاب‌ها به طور رد و بدل این تعلیمات افزوده شده باشند طوری در وید مثال‌های دیگر در مورد تعلیمات بی‌جا دیده می‌شود، به طور مثال این تعلیمی که هیچ خالق این جهان وجود ندارد و هر یک چیز از روی اصل ماده و حیات قدیمی و واجب الوجود و خالق وجود خویش است. تعلیمی در مورد تناسخ است که خلاص شدن از این دایرهٔ نحس تناسخ غیر ممکن است و این تعلیمی که زن متاهل برای دستیابی فرزند با مرد دیگر رابطهٔ جنسی داشته باشد تا ازش اولاد متولد گردد یا این تعلیمی که مردم بلند مرتبه اگرچه از رشی‌ها باشند یا کسانی که وید بر آنان نازل گردید، نمی‌تواند نجات دایمی یابند و نه مدام عالی مرتبه یاد کرده شوند، بلکه شاید در گردش تناسخ به شکل جانوری مبدل گشتند یا شاید اینچنین شده باشد و در

زعم ایشان انسانی خواه بزرگتر از اوتار باشد یا رشی باشد برای آنان لازم است بلکه قانون قدرت است که در زمانی تبدیل به حشرات شود یا به صورت جانوری از جنس بد متولد شود. این تمام تعلیمات باطل به سبب خیالات فاسد انسان پیدا شده‌اند و کسانی که این کارهای زشت و عاری از عزت و ناموس را برای بنی نوع بلکه برای پیشوایان روا داشته‌اند، آنان این امر را روا داشته‌اند که از روح‌های کواکب می‌توانیم آرزوهای خودمان به توسط آنان برآورده شوند و آنان مانند خداوند پرستش شوند، اما قرآن کریم که به لحاظ راههای گوناگون توحید و تهذیب را باز می‌کند و این را روا نداشته است که کسی دیگر را مورد پرستش قرار دهیم یا این که ربوبیت خداوند را ناقص گمان کنیم و وی را مبدا و سرچشمه تمام چیزها تصور نکنیم یا کار بیهوده را از طریق خواسته خود وارد کنیم.

اکنون دوباره در مورد ذکر فرشتگان بر می‌گردم و می‌گویم که قرآن کریم به گونه‌ی وضیعت فرشتگان را بیان کرده است، آن راه مستقیم و قرین قیاس است و چاره‌ی جز قبول آن وجود ندارد. وقتی ما به دقت قرآن را نگاه کنیم، معلوم می‌شود که برای تربیت انسان بلکه تمام اجزای جهان چندین وسیله‌ها لازم‌اند و بعضی اشاره‌ها در قرآن کریم به صراحت ذکر شده‌اند که برخی نفوس

پاک که از نام فرشتگان موسوم‌اند، هر یک از آنان رابطه‌ی جداگانه با طبقات آسمان دارد. برخی با تاثیر مخصوص، وزش باد را اداره می‌کنند و برخی مامور باران و برخی تاثیرات دیگر را روی زمین می‌آورند. پس هیچ شکی وجود ندارد که به سبب منابست نوری این نفوس طیبیه با ستاره‌های روشن و منور که در آسمان وجود دارد، نسبت داشته باشند اما این رابطه نباید گمان شود که هر ذی روح که روی زمین است، در خود جان دارد بلکه این نفوس طیبیه به سبب نور و تابش به طور روحانیت به دست آورده است با ستارگان منور بستگی مجهول الکنه دارد و رابطه‌ی آنان اینقدر محکم است که اگر نفوس طیبیه را جدا از ستارگان گمان کنیم در این صورت در تمام قوای آنان فرقی ایجاد می‌گردد و تمام ستارگان به سبب دست پنهانی این نفوس مشغول به کار هستند و طوری که خداوند متعال برای تمام عالم مانند جان است همانند «اینجا مشابَهت کامل مراد نیست» نفوس نورانی برای کواکب و سیاره‌ها حکم جان دارند و به سبب جدایی آنان در وضعیتش فساد برپا می‌شود و این امر الزامی است و تا حال کسی در این امر اختلافی نکرده است تا حدی که سیاره‌ها و کواکب در آسمان وجود دارند و آنان همیشه برای تکمیل و تربیت جهانیان سر کار اند. غرض این حقانیت اثبات شده است که تمام نبات‌ها و جمادها و حیوانات روز و شب تاثیر از کواکب می‌گیرند و کشاورز

بی سواد یقین دارد که نور ماه میوه‌ها را تقویت می‌دهد و نور خورشید برای رسیدن و شیرین شدن میوه‌ها بی‌نهایت ضروری است و برخی بادها برای زیاد شدن میوه‌ها تاثیر می‌گذارند. اکنون سلسله جهان ظاهری از این چیزها تاثیرات گوناگون تربیت می‌شود. آیا در این صورت شکی وجود دارد که در سلسله باطنی، نفوس نورانی از حکم خداوند تاثیر می‌گذارند که با اجرام نورانی اینقدر تعلق شدیدی دارند، طوریکه جان با تن دارد.

اکنون این امر باید درک شود که چنانچه این امر بعید از ادب معلوم می‌شود که برای ازدیاد نور وحی بین خداوند و انبیا واسطه دیگر را توصیه شود، اما وقتی با دقت معلوم می‌شود که در این هیچ بی‌ادبی نیست بلکه سراسر طبق قانون قدرت است و این قانون برای تمام چیزهای جهان مشهود و محسوس است. چون می‌بینیم که انبیا علیهم السلام به سبب بدن و قوای ظاهری محتاج این وسایل هستند و چشم نبی هر چه قدر نورانی و پر برکت باشد بازهم مانند چشم‌های عامه مردم محتاج نور آفتاب یا جانشینش است و بدون این نمی‌تواند ببیند. لذا این امر الزامی است که نفوس نورانی سیاره‌ها بر روحانیت انبیا تاثیر می‌گذارند بلکه بیشتر از دیگران تاثیر می‌گذارند، چون هر چه قدر استعداد کامل و صافی باشد، همان قدر تاثیرش زیاد و کامل است.

از روی قرآن کریم ثابت شده است که این سیاره‌ها و کواکب طبق قالب خودشان یک روح دارند که آنان را نفوس کواکب هم گفته می‌شود و طوری که خواص گوناگون در این سیاره‌ها و کواکب طبق قالبشان وجود دارند و بر تمام چیزهای زمین طبق استعدادشان تاثیر می‌گذارند، همانطور خواص گوناگون در نفوس نورانیه آنان وجود دارند و به حکم خداوند بر باطن جهان تاثیر می‌گذارند و همین نفوس نورانیه بر بندگان کامل به صورت جسمانی آشکار می‌شوند و شکل بشر را اختیار کرده دید دارند و باید در ذهن داشته باشیم که این سخن از قبیل با منطق ارائه نشده بلکه همان حقانیت است که طالب حق و حکمت باید این را قبول کند، چون وقتی ما قبول داریم که تربیت جهان از دست اجرام سماویه انجام می‌شود و تا حدی استقرار اجسام ارضی را نگاه می‌کنیم، اثر تربیت بر تمام اجسام از قبیل نباتات و جمادات و حیوانات به طور قطعی دیده می‌شود. پس بعد از تجربه قطعی، ما مجبوریم که این امر را قبول کنیم که سلسله کمالات روحانی و نور دل و ذهن تا حدی پیشرفت می‌کند، بی‌تردید نقش نفوس نورانیه در آن وجود دارد. شریعت غرا بخاطر همین نفوذ به طور استعاره بین خداوند و رسولانش واسطه فرشتگان را لازم قرار داده است و ایمان آوردن بر آن از نیازهای دین گردانده شده است. مردمانی که به سبب نادانی فاسد مانند دین آریه یا برهمو این

فلسفه الهی را درک نکرده‌اند، آنها عجله کردند و به سبب کور چشمی و کینه که دل‌هایشان ازش پر بودند، به تعلیم فرقانی اعتراض کردند که بین خداوند و پیامبرانش واسطه فرشتگان الزامی است و این امر را درک نکردند و گمان نکردند که قانون تربیت خداوند متعال روی زمین جاری است، مبنی بر همین روش است.

طبق گفته‌های هندووان که چهار وید آنان روی رشی‌ها نازل گردد، آیا ایشان برای سلامتی قوای بدنی خود محتاج تاثیرات اجرام سماویه نبودند؟ آیا ایشان قادر بودند که بدون نور آفتاب تنها با نور چشم ببینند؟ یا بدون باد، صدا را بشنوند؟ پاسخ قطعی این است که هرگز. بلکه ایشان محتاج تربیت و تکمیل اجرام سماویه بودند. وید هندووان در این درمورد فرشتگان کجا انکار ورزیده است بلکه آنان اینچنین تمام وسائل را اهمیت دادند و تا حدی اغراق کردند که درجه آنان را برابر به خداوند متعال قرار داده‌اند. نگاهی به یک رگ وید بیاندازید که چه قدر پرستش از اجرام سماویه و عناصر وجود دارد و برای مدح و تمجید آنان صفحه‌ها پر کرده شده و با آه و زاری از آنان مناجات کرده و مورد قبول نشد، اما شریعت فرقانی اینچنین انجام نداد بلکه نفوس نورانی که با اجرام سماوی یا عناصر یا دخان اینطور وابسته است،

طوری که جان با بدن دارد، تنها با اسم فرشتگان و جن‌ها موسوم کرده است یا همان فرشتگان نورانی که مقامشان بر ستاره و سیاره های منور است و واسطه بین ذات پاکش و پیامبران را اینچنین قرار نداده است که به سبب آن فرشتگان را با اختیار گمان کرده شود بلکه آنها را به نسبت خود اینگونه توصیف کرده است، همانند چیز بی جان به دست زنده است و آن زنده هر طوری از آن چیزی بخواهد استفاده کند. بر مبنای همین در جاهای مختلف قرآن کریم بر تمام ذره‌های اجسام اسم فرشتگان اطلاق شده است، چون تمام ذرات، صدای خداوند را می‌شنوند و همان کاری انجام می‌دهند که حکمش صادر شده باشد به طور مثال تحولی که در بدن انسان یا به طرف مرض یا سلامتی ایجاد می‌شود، تمام ذره‌های این مواد موافق خواسته‌های خداوند جلو یا عقب قدم می‌زند.

اکنون با چشم باز باید نگاه کرده شود که وقتی این وسیله‌ها را قبول داریم که در قرآن کریم ذکر شده‌اند، چه نوعی شرک قرار شود و در شان قدرت خداوند کدام فرقی ایجاد می‌گردد، بلکه این گفته‌ها اسرار معرفت و دقایق هستند که در تمام صفحات قانون قدرت رقم شده دیده می‌شوند و به سبب انکار این، مدیریت قدرت کامل خداوند اثبات نمی‌شود و نه خدایی خداوند اداره شود. وقتی هر ذره تبدیل به فرشته شده و در اقتدایی آن نباشد تا آن زمان

چطور این کارخانه موافق خواستارش اداره می‌شود؟ کسی برای ما مفهومش را آشکار کند، نیز اینکه به سبب قانون روحانی مختص به فرشتگان سماوی هیچ لکه‌ای بر شان قدرت خداوند ایجاد نمی‌شود، اما واقعیت این است که مخالفین ما مانند مردم دین آریه بخاطر کم‌بینی اعتراضات بی‌جا کردند که بنای آن با حواشی مشتمل بر شرک در خانه خودشان وجود دارد و ناحق به سبب کم‌بینی خودشان حقانیت عالی را به شکل باطل فکر کردند.

چشم بد اندیش که برکنده باد

عیب نماید هنرش در نظر

این را هم باید یاد داشته باشید که از لحاظ شریعت اسلامی درجهٔ خواص فرشتگان از خواص بشر بیشتر نیست بلکه خواص الناس از خواص الملائکه برتراند و وسیله بودنشان برای قانون جسمانی یا روحانی بر برتری آنان دلالت نمی‌کند بلکه از روی فرمان قرآن کریم آنان به عنوان خدمتگار در کار موکل شده‌اند طوری که خداوند متعال می‌فرماید وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ^۱ یعنی آن خدایی که خورشید و ماه برای خدمت شما مسخر کرده است به طور مثال باید نگاه کنیم که یک نامه‌بر، نامه

شاه را به استان کشوری یا استاندار می‌رساند. آیا از این امر اثبات می‌شود که آن نامه‌بر که بین شاه و استاندار واسطه بود، از آن استاندار افضل است؟ پس بدانید که همین مثال برای آن وسایلی در قانون جسمانی و روحانی و طبق دستور قادر مطلق پیامی را به زمین می‌رساند و مشغول به کار هستند. خداوند متعال در جاهای متعدد قرآن کریم به صراحت فرموده است که هر چیزی که در زمین و آسمان آفریده شده است، تمام آن چیزها منحصر به انسان‌اند یعنی فقط برای سود انسان آفریده شده‌اند و انسان در مرتبه خود اعلی و ارفع و مخدوم است که برای خدمتش این چیزها مشغول‌اند، طوری که می‌فرماید

وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ. وَ آتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرده و همیشه دور می‌زنند یعنی به اعتبار کیفیت و خاصیت در یک حال توقف نمی‌کنند مثلاً خاصیت آفتاب در ماه بهار است از خاصیتی که در ماه‌های پاییز است، تفاوت دارد. پس اینچنین خورشید و ماه در حال گردش هستند

ابراهیم: ۳۴، ۳۵

البقره: ۳۰

و به سبب گردش آنان فصل بهار می‌آید و گاهی فصل پاییز. گاهی خاصیت‌های ویژه از آنان به وقوع می‌آیند و گاهی خواص مخالف آشکار می‌شوند. بعد فرمودند که روز و شب را برای شما مسخر کرده است و شما را وسایلی داده شدند که فطرت شما خواستار بود یعنی تمام چیزهای داده شدند که محتاج آنان بودید و اگر می‌خواهید نعمت‌های خداوند را به شمار بیاورید، نمی‌توانید شمار کنید. وی همان خدای است که تمام چیزها روی زمین قرار دارند، برای سود شما آفریده است. سپس در آیه دیگری خداوند می‌فرماید لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ یعنی ما انسان را از درجه غایت اعتدال آفریدیم و وی در این صفت اعتدال از تمام مخلوق دیگر احسن و افضل است و به مقام دیگر فرماید که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا یعنی ما امانت خویش را که منظور از آن در عشق و محبت الهی مبتلا شده اطاعت کامل کردن است، تمام فرشتگان و تمام مخلوق زمین و بر کوه‌ها مطرح کردیم که به ظاهر چیزهای عظیم الجثه بودند. اما تمام این چیزها از حمل این امانت انکار ورزیدند و با دید

التین. ۵

الاحزاب: ۷۳

عظمتش ترسیدند، اما انسان آن را برداشت. چون انسان حامل این دو ویژگی بود. یکی اینکه وی می‌تواند بر نفس خویش در راه خداوند متعال ظلم کند، دومین ویژگی این که وی می‌تواند در محبت خداوند متعال به درجه‌ای رسد که غیرالله را کلا فراموش کند. بعد در جای دیگر فرماید که **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ^۱** آن زمانی را به خاطر سپارید وقتی خدای تو «تو مظهر اتمش هستی» به فرشتگان فرمود که من انسان را از گل خواهم آفرید و وقتی وی را به اعتدال کمال آفرینم و از روح خودم در آن می‌اندازم، آنوقت شما وی را سجده کنید، یعنی با انکسار کمال در خدمتش مشغول شوید و اینچنین خدمت کنید که گوی وی را سجده می‌کنید. تمام فرشتگان پیش انسان کامل به سجده فرو رفتند اما شیطان از این سعادت محروم گشت. باید دانست که فرمان سجده متعلق به آن زمان نیست وقتی حضرت آدم متولد گردید بلکه فرشتگان را جداگانه فرمان داده شد که وقتی انسانی به رتبه واقعی انسانیت فرا رسد و اعتدال انسانی را به دست آورد و روح خداوند متعال در وی سکنی گزید، آنوقت پیش آن کامل سجده کنید یعنی با

۱ص: ۱۷۲الی ۷۵

انوار آسمانی بر وی نزول کنید و بر وی درود بفرستید. پس این اشاره به آن قانون قدیمی است که خداوند همیشه با بندگان برگزیده روا داشته است. وقتی شخصی اعتدال روحانی را در زمانی به دست می‌آورد و روح خداوند در وجودش معمور می‌شود یعنی از نفس خویش فنا می‌شود و به درجهٔ بقا بالله می‌رسد. آن وقت نزول فرشتگان به طور خاص شروع می‌شود گرچه فرشتگان در راه‌های اولیه سلوک برای کمک و خدمتش مشغول اند، اما این نزول آنچنان اتم و اکمل است که حکم سجده دارد و از واژهٔ سجده، خداوند روشن کرده است که فرشتگان از انسان کامل افضل نیستند. زیرا آنان مانند خدمهٔ شاهی پیش انسان کامل سجده‌های تعظیم انجام می‌دهند. همینطور خداوند متعال در سوره الشمس مرتبهٔ انسان کامل را به اشاره‌های لطیف و استعارات، برتری او بر تمام ساکنین زمین و آسمان بیان فرموده است. گونه که می‌فرماید وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا . وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا . وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا . وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا . وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا . وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا . وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا . فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا . وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا . كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا . إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا . فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا . فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

فَسَوَّاهَا . وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا^۱ سوگند به خورشید و نورش و سوگند به ماه وقتی از خورشید اقتدا می کند و سوگند به روز وقتی نورش را آشکار می کند و سوگند به شبی که کلا تاریک باشد و سوگند به زمین و کسی که او را پهن کرده است و سوگند به نفس انسان و کسی که او را جمیع کمالات از اعتدال کامل و وضع استقامت بخشیده است و از کمال محروم نکرده است بلکه تمام کمالات متفرقه در ضمن سوگندهای قبلی ذکر شده اند، در ذاتش جمع کرده است و نفس انسان کامل اینگونه شده که کمال خورشید و نورش در ذاتش دارد و خواص ماه هم در وجودش وجود دارد چون وی می تواند از دیگران کسب فیض کند و می تواند که از نور کسی به طور استعاره جذب نور کند و خواص روز روشن هم در وجود انسان قرار دارد طوری که مردمانی که در نور روز زحمت می کشند و کار خودشان را انجام می دهند همینگونه کسانی که طالب حق و راه های سلوک را اختیار می نماید از اقتدای انسان کامل به راحتی مهمات دینی را انجام می دهند و وی مانند روز، پاکیزگی درونی را آشکار کند و تمام خاصیت روز در درونش

الشمس: ۱۲ الی ۱۲

دارد^۱ انسان کامل با شب تاریک مشابهت دارد و این که به سبب انقطاع و تبطل از درجه غایت از طرف خداوند متعال به دست دارد، بازهم گاهی به سبب حکمت و مصلحت الهی به طرف آرزوهای ظلمانی نفس متوجه می‌شود یعنی حق‌های که برای انسان واجب شده‌اند و به نظر ظاهر، مخالف نورانیت و مزاحم معلوم می‌شوند. طوری که خوردن و نوشیدن و خوابیدن و حق زن و التفات به بچه‌ها، تمام این حق را به جای می‌آورد و برای

^۱ خورشید به سبب حکمت کامله الهی هفت صد و بیست و سه تعیینات دارد و خودش را به شکل‌های گوناگون تغییر می‌دهد و تاثیرات گوناگون بر دنیا می‌اندازد و به سبب هر شکلی نامی بهش داده شده و در واقع یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و غیره به سبب تعیینات و لوازم و تاثیرات اسم‌های خورشیداند و اگر لوازم خاصه موقع گفتن در ذهن ملحوظ نداشته شود و فقط مجرد اسم یا درمورد اطلاع وضعیت نام برده شود آن موقع خورشید می‌گوییم اما وقتی خواص و تاثیرات و مقامات خورشید را در ذهن ملحوظ داشته نام می‌بریم آن وقت گاهی روز و گاهی شب و گاهی یکشنبه و گاهی دوشنبه و گاهی سانون و گاهی بهادون و گاهی اسوج و گاهی کاتک می‌گوییم. البته تمام اینها اسم‌های خورشیداند. نفس انسان هم به اعتبار تعیینات و اوقات و مقامات و وضعیت گوناگون به اسم‌های مختلف موسوم می‌شود گاهی نفس زکیه خوانده می‌شود گاهی اماره و گاهی لوازمه و گاهی مطمئنه. غرض این هم به اندازه خورشید اسم دارد و از ترس طولانی شدن موضوع بیان این قدر کافی است. منه

مدت کوتاه این تاریکی را برای خودش دوست دارد به سبب این نیست که وی واقعا به تاریکی میل دارد بلکه به خاطر این که خداوند متعال توجه او را به این طرف مبذول می‌کند تا از تعب و زحمت روحانی آرام بگیرد و دوباره برای مجاهدات شاقه آماده شود طوری که شعر کسی است:

چشم شهباز کار دانان شکار

از بهر کشادن ست گر دوخته اند

پس همینطور مردم کامل وقتی در زمان غلبه کوفت خاطر و گدازش و غم، کمی تمتع از حظوظ نفسانیه می‌گیرند، آن زمان بدن ناتوان برای رفاقت روح از سر نو قوی و نیرومند می‌شود و به خاطر محجوبیت اندک مرتبه‌های بزرگ را طی می‌نمود و ما سوا در نفس انسانی، خواص دقیقه از شب و دیگر وجود دارد که آنها را علم هیئت و نجوم و باریک‌بینی طبیعت دریافت نموده است، همینطور نفس انسان کامل با آسمان شباهت دارد. به طور مثال ستون آسمان این قدر وسعت دارد که با هیچ چیز پر نمی‌شود. همینطور نفس ناطقه بزرگان وسعت‌های بی‌غایت در وجود خودشان دارد و باوجود به دست آوردن هزارها معارف و حقایق بازهم نعره ماعرفناک می‌زند و طوری که ستون آسمان پر از با ستارگان روشن است، همینطور اعضای روشن در وجودش نهاده

شده اند که مانند ستارگان آسمان آشکارا دیده می‌شوند. همینطور نفس انسان کامل با زمین شباهت کامل دارد طوری که خاک درجهٔ اول و عالی خاصیت دارد که وقتی تخمی کاشته می‌شود و بعدش قلبه و آبیاری می‌شود و بعد از تمام مراحل کشاورزی، آن خاک از خاک‌های دیگر، محصول هزار درجه بهتر می‌آورد و نیز میوه‌اش از لحاظ طعم از میوه‌های دیگر شیرین و خوش مزه و کیفیتش بی‌نهایت اعلی می‌باشد. همینطور حال نفس انسان کامل است که با تخم کاری دستورات خداوندی طراوت به دست آورده، نهال‌های عمل صالحه رشد می‌کنند و میوه‌اش بی‌نهایت شیرین و خوش مزه می‌شود که هر بیننده به سبب یاد قدرت خداوند متعال سبحان الله سبحان الله می‌خواند. پس این آیه وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا^۱ به وضوح می‌گوید که انسان کامل از لحاظ معنا و کیفیت در ذات خود یک عالم است و تمام صفات و ویژگی و خواص از عالم کبیر به طور اجمال در ذاتش وجود دارد و طوری که خداوند متعال از صفات شمس تا زمین که محل سکونت ما است. خواص تمام چیزها به طور اشاره بیان فرموده است. یعنی به طور سوگند ذکر کرده است، بعدش ذکر انسان کامل کرده است تا معلوم شود که نفس انسان کامل مجموع تمام

^۱ الشمس: ۸

کمالات متفرقه است و چیزهای پیشین که سوگندشان خورده است، به طور جداگانه وجود دارد. و اگر این گفته بشود که چرا خداوند متعال از مخلوقش که جلوی خداوند هیچ ارزشی ندارند، سوگند خورده است؟ پاسخ این است که در تمام قرآن کریم عادت عام و سنت خداوند است که وی برای حقانیت و اثبات امور نظری ارجاع اینچنین امور می‌دهد که اثبات وضوح و روشن خواص خودشان دارند طوری که در این هیچ شکی وجود ندارد که آفتاب هست و نورش هم وجود دارد و ماه هم هست و ماه از آفتاب نور می‌گیرد و روز روشن را تمام کسانی می‌بینند و شب هم تمام کسانی نگاه می‌کنند و ستون آسمان جلوی چشم تمام افراد است و خود زمین محل سکونت تمام انسان است. اکنون تمام این چیزها وجود واضح خودشان دارند و خواص‌های روشن دارند که هیچ کس نمی‌تواند اعتراض کند و نفس انسان اینچنین چیز پنهانی است که خود در وجودش صدها نزاع برپا می‌شوند. برخی فرقه‌ها این امر را باور نمی‌کنند که نفس یعنی روح انسان چیز دایم و مستقل است که بعد از جدایی بدن باقی بماند و مردمانی که معتقد بقا و اثبات این اند، آنان هم استعداد باطنیش را آنچنان تکریم نمی‌کنند که باید کنند و برخی این قدر گمان کردند که ما فقط مانند حیوانات برای خوردن و آسایش نفسانی به دنیا آمده ایم، آنان نابلد هستند که نفس انسان چه قدر نیروی از نوع برتر

و قوی در وجودش دارد و اگر به طرف کسب کمالات توجه کند و در زمان اندک بر کمالات و فضایل تمام عالم مانند دایره محیط می‌شود. پس خداوند متعال در این آیه مبارکه در مورد نفس انسان و بعد ثبوت خواص فاضله بی نهایتش داده است. اول وی برای برگرداندن تفکرات خواص خورشید و ماه و غیره بیان کرده، سپس به طرف انسان اشاره نموده است که وی جامع تمام کمالات متفرقه است و درحالیکه در نفس انسان کمالات و خاصیت فوق العاده وجود دارد که در اجرام سماوی و ارضی به طور متفرق وجود دارد و این نادانی از درجه کامل غایت می‌شود که نسبت به اینچنین شان و مستجمع کمالات متفرقه گمان کرده شود که هیچ ارزشی ندارد که بعد از مرگ باقی بماند یعنی تمام خواص در اشیای مشهود و محسوس وجود دارد که شما از وجود مستقل ایشان انکار نمی‌کنید و حتی یک کور با حس کردن نور، وجود آفتاب را باور می‌کند در نفس انسان باهم وجود دارند. پس چرا از قایم بالذات و جاودانی وجود نفس انکار می‌کنید. آیا این ممکن است که چیزی در ذات خود ارزشی ندارد و خواص تمام موجودات در ذاتش دارد و اینجا روش سوگند خوردن را خداوند دوست داشته است که قسم جانشین شهادت به شمار می‌رود. بنابراین حکام مجازی وقتیکه گواهان دیگر وجود ندارد، بر قسم اکتفا می‌کند و از قسم یک مرتبه آن چنان بهره می‌گیرند، چنانکه دو

گواه باشد. پس عقلا و عرفا و از لحاظ قانونی و شریعت، قسم جانشین شاهد گمان می‌شود. پس اینجا خداوند متعال قسم را به جای شاهد قرار داده است. پس قول خداوند متعال که سوگند به خورشید و نورش دراصل معنایی اخذ شده دارد که خورشید و نورش شاهد موجود حال بالذات و قایم بالذات در نفس انسان است. چون خواص گرم و نور در خورشید وجود دارد. همین خواص در ذات انسان به اضافه وجود دارد. نور مکاشفات و گرمی توجه در نفوس کامله وجود دارد و عجایبش از خورشید و نورش بیشتر است. پس خورشید موجود بالذات است و نفس انسان که ماندش در خواص است بلکه بیشتر، چرا موجود بالذات نخواهد بود؟ همین طور قول خداوند که سوگند به ماه وقتی از خورشید اقتدا کند، معنای مرادی این است که ماه به سبب خاصیتش از خورشید نور می‌گیرد و از آن استفاده می‌کند، شاهد حال موجود بالذات و قایم بالذات بر نفس انسان است. زیرا ماه از خورشید اکتساب نور کند، همین طور نفس انسان که مستعد و طالب حق است از اقتدای انسان دیگر که انسان کامل است از نورش سهمی می‌گیرد. و از فیض باطنیش مستفیض می‌شود بلکه نسبت به ماه، بیشتر استفاده می‌کند. چون ماه بعد از اخذ نور، نور را ترک می‌کند اما این هیچ وقت ترک نمی‌کند. پس این در اکتساب نور بر ماه غلبه دارد و خواص دیگر ماه در ذات خود دارد، در آن

صورت ماه را موجود بالذات و قائم بالذات تسلیم کنیم و از وجود مستقل انسان انکار کلی کرده شود. بنابراین خداوند متعال چیزها را با سوگند انسان ذکر کرده است به سبب خواص خود شاهد و ناطق قرار داده به این طرف توجه مبذول کرده است که نفس انسان به طور حتم وجود دارد و همین طور در قرآن کریم از چیزهای دیگر قسم خورده است. همه جا منظور از قسم همین مدعا و مقصود است تا امور بدیهه که هم‌رنگ اسرار خفیه اند به طور شاهد ارایه کند. اما اینجا سوال این است که برای موجود بالذات شدن نفس انسان مدارکی در ضمن قسم‌ها ارایه شده اند، خواص آن مدارک‌ها در نفس انسان به طور بدیهی کجا قرار می‌دهند و چطور این امر که واقعا وجود دارند، به اثبات می‌رسد. برای رفع ابهام این خداوند متعال در آیه بعدی فرموده است

فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا^۱ یعنی خداوند متعال با آفرینش انسان هر دو راه ظلمت و نورانیت و بیابان و سرسبز را برای انسان گشوده است. هر کس که راه ظلمت و فجور یعنی بدفعلی را انتخاب می‌کند، آن وقت وی را به حد کمال آن راه رسانده می‌شود تا اینکه شباهتش مانند شب تاریک می‌شود و ما سوا معصیت و بدفعلی و افکار فاسد

^۱الشمس: ۹ الی ۱۱

هیچگاه سرور نمی‌یابد و مثل همین همنشین را دوست دارد و کارهای اینگونه را می‌پسندند و الهام‌های مناسبِ حال طبیعت بدش می‌شود یعنی همه وقت فکر بدفعلی و فاسد در ذهنش وارد می‌شود، هیچگاه فکر خوب در دلش ایجاد نمی‌شود و اگر راه نورانی پرهیز کاری را اختیار می‌نماید. آنوقت الهامی که نورش را تقویت می‌دهد، ازش راهنمایی می‌کند یعنی خداوند متعال نور دلش را که مانند تخم وجود دارد با الهام خاص به درجهٔ کمال می‌رساند و آتش مکاشفات روشن را تجلی می‌بخشد. آن وقت وی با دیدن نور افروزان و با آزمایش خاصیتش افاضه باور می‌کند که ماهیت آفتاب و ماه در وجودش وجود دارد و مانند وسعت و بلندی و پر از ستارگان بودن آسمان در سینهٔ من انشراح صدر و بلند همتی و در دل و ذهنم انبار قوای روشن وجود دارد که مانند ستارگان روشن است. آن وقت برای درک این امر اثبات خارجی نیاز ندارد بلکه چشمهٔ اثبات کامل از درونش جوش می‌زد و دل تشنه‌اش را سیراب می‌کند. اگر این سوال مطرح شود که به طور سلوک، چرا خواص نفسانی مشاهده شود؟ در پاسخش خداوند متعال می‌فرماید. **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا** یعنی کسی که نفس خود را تزکیه کرده و کلا از اخلاق کریهه و رذیل

دست کشیده فرمان خداوند متعال را اقتدا کرد. آن به منظورش خواهد رسید و نفس خویش مانند عالم صغیر مجموع کمالات متفرقه نگاه می‌کند. اما کسی که نفس خود را پاک نکرد بلکه در آرزوهای بی‌جا انداخت، وی از این مقصود نامراد خواهد ماند. برآورد این سخنرانی این است که بدون شک کمالات گوناگون در نفس انسان وجود دارند که در تمام عالم هم وجود دارند و برای باور کردن آنها، این راه مستقیم است که انسان به ارادهٔ قانون الهی به طرف تزکیهٔ نفس توجه کند. چون در حال تزکیهٔ نفس نه تنها علم الیقین بلکه به طور حق الیقین حقانیت کمالات مخفی آشکار می‌شود. بعد از این خداوند متعال به طور مثال ذکر قوم ثمود کرده می‌فرماید: آنها به سبب سرکشی جبلی، نبی زمان را تکذیب کردند و برای تکذیب این یک شقی از بین آنها جلو آمد. رسول آن زمان به آنها گفت که شتر خداوند متعال و جای آب خوردنش را تعرض نکنید. اما آنها گوش ندادند و شتر را پی کردند و در پاداش این خداوند برای آنها مرگ تعیین کرد و آنها را به خاک یکسان کرد و خداوند از این امر، کلا بی‌اعتنایی فرمود که بعد از آنان زن بیوه و بچگان کجا می‌روند، این یک مثال لطیف است که خداوند متعال نفس انسان را به **ناقة الله** مشابهت داده است. مراد این است که نفس انسان به خاطر این آفریده شده تا کار **ناقة الله** انجام دهد. وقتی در مقام فنا فی الله برسد آن وقت

خداوند بر او سوار می‌شود. پس آن نفس پرست که از حق رو گردانی می‌کند، به آنها به طور تهدید و انذار گفت که شما مانند قوم ثمود، مقام آب خوردن که چشمه یاد الهی و معارف الهی است و حیات ناقة الله بر آن موقوف است را می‌بندید و نه تنها بند می‌اندازید بلکه در فکر پی کردنش هستید تا او از راه‌های خداوند متعال بیکار بماند. پس اگر خیر خواه خودتان هستید، در آنصورت آب حیات بر او توقف نکنید و به سبب آرزوهای بی‌جا پی‌اش نکنید. اگر این کار را انجام می‌دهید و ناقة الله که به شما برای سواری داده شده است، به سبب زخم‌ها می‌میرد و شما مانند چوب خشک و آدم بی‌کار قطع می‌شوید و در آتش انداخته می‌شوید و بعد از مرگ شما، خداوند به بازماندگان رحم نمی‌کند بلکه نتیجه معصیت و بدکاری شما، آنها را در پیش خواهد آمد و نه تنها مرگی به سبب اعمال خویش می‌بینید بلکه عیال خویش را نابود خواهند کرد.

از این آیه‌ها به وضوح اثبات شده است که خداوند متعال انسان را از تمام مخلوق، بهتر و افضل آفریده است و فرشتگان و ستارگان و اجرام دیگر و غیره هر دو یعنی برای انسان و خداوند متعال بعنوان وسیله کارها انجام می‌دهند. واسطه وسطی آنها دال بر فضیلت آنها نیست و آنها به سبب واسطه شدن انسان را هیچ

تکریمی نمی‌بخشند، بلکه این امر باعث سربلندی آنها است که این نوع مخلوق شریف در حال خدمت اند. در واقع آنها خادم‌اند، نه مخدوم. در این مورد حضرت سعدی شیرازی رحمة‌الله چه خوب فرموده است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاراند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
این همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نه بری

اکنون به طرف موضوع گذشته عود می‌کنم و می‌گویم که فرشتگان خدا «طوری که قبلا گفتم» فقط یک نوع مقام و درجه ندارند و نه کار یک نوع بهشان سپرده شده است، بلکه هر فرشته برای انجام کارهای جداگانه تعیین شده است. هر چه قدر انقلاب و تغییرات در جهان می‌بینید یا هر چه از نیروی مکمن سرزد می‌شود یا هر چه قدر ارواح و اجسام به کمالات مطلوب می‌رسند، تاثیر سماوی بر آنها در کار است و گاهی یک فرشته به استعدادهای گوناگون تاثیر جداگانه می‌اندازد. به طور مثال جبرائیل یک فرشته عظیم‌الشان است و به ستاره روشن وابسته است و کارهای گوناگون بهش سپرده شده‌اند. موافق خدماتش که

از نور آن ستاره گرفته می‌شوند. پس آن فرشته بر تمام افراد نزول می‌کند که از وحی الهی مشرف می‌شود «باید به خاطر داشته باشد که کیفیت نزول به معنایی تاثیر است، نه واقعی».

اما دایرهٔ تاثیر نزولش طبق استعدادها و ظروف گوناگون به شکل‌های کوچک و بزرگ منقسم می‌شود. اما دایرهٔ بزرگ از تاثیر روحانی اش متعلق به وحی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم نسبت دارد. به خاطر همین سبب معارف و حقایق و کمالات حکمت و بلاغت در قرآن شریف به طور اتم و اکمل وجود دارد. این قدر رتبهٔ بلند به هیچ کتابی دیگر نداده شده است و این هم در خاطر باشد «طوری که قبلا به این طرف اشاره کردیم» که تاثیر هر فرشته بر انسان از دو نوع است. اول همان تاثیری که که در حالت رحم از حکم خداوند متعال بر تخم‌های مختلف تاثیر می‌اندازد. دوم آن که هنگام آمادگی وجود برای تکمیل شدن استعدادهای مخفی آن وجود کمک می‌کند. آن تاثیر دوم وقتی به خاطر نبی یا ولی کامل باشد، آن به اسم وحی موسوم می‌شود و اینطور می‌شود که وقتی یک نفس مستعد به سبب کمال نور ایمان و نور محبت خویش با مبدا فیوض رابطهٔ صمیمی برقرار می‌کند و محبت زندگی بخش خداوند پرتوه محبتش می‌شود. آن زمان انسان را برای جلو رفتن مقدور می‌شود. این در واقع همان

تاثیر پنهانی است که فرشته خداوند متعال در حالت رحم انداخته بود. سپس وقتی انسان به سبب جذابیت تاثیر اول، این مقام را به دست می آورد بعد همان فرشته از سر نو تاثیر پر از نور می اندازد. اما اینطور نیست که از خودش بلکه به عنوان خادم وسطی و مانند آب گذر است که آب را از یک طرف می کشد و به طرف دیگر می رساند. نور فیض خداوند متعال را در خود جذب می کند بعد در آن لحظه ای که انسان خود را به سبب اقتران محبتین نزد آب گذر روح القدس می گزارد، همان لحظه فیض وحی را درونش می ریزد یا اینطور باشد که جبرائیل سایه نورانی خودش بر همان دل مستعد انداخته یک عکس از خود در درونش می انداخت، آن وقت فرشته ای که در آسمان مستقرش است و نامش جبرائیل است و اسم عکس هم جبرائیل است یا مثلا اسم آن فرشته روح القدس است و اسم عکس هم روح القدس نهاده می شود. این طور نیست که فرشته در داخل انسان می رود بلکه عکسش در آئینه دل انسان نفوذ پیدا می کند، به طور مثال وقتی شما یک آئینه مصفی جلوی رخ بگذارید، صورت عکس شما طبق اندازه آئینه در آن نمودار می شود، اینجوری نمی شود که رخ شما از گردن قطع شده و جداگانه دیده می شود بلکه همان جا قرار می گیرد جای که هست، تنها عکسش دیده می شود و هر جا عکس به یک مقدار دیده نمی شود بلکه طبق وسعت آئینه قلب حجمش عوض

می‌شود. مثلا اگر می‌خواهید که عکس خودت در آئینه آرسی ببینید، این نوعی آئینه است که حجمش خیلی کوچک و در انگشتر مرصع است، در آن عکس صورت دیده می‌شود. اما از حجم اصلیش خیلی کوچک دیده می‌شود، اما اگر می‌خواهید که رخ خود را در آئینه بزرگ ببینید که برای انعکاس رخ شما اکتفا می‌کند و تمام اعضا و نقش به اندازه واقعی دیده می‌شود. همین مثال تاثیر جبرائیل است که بر ولی ادنی هم تاثیر می‌اندازد و بر دل خاتم الانبیا صلی الله علیه واله وسلم همان جبرائیل تاثیر می‌اندازد. اما بین این هر دو وحی، فرقی موافق آئینه آرسی و آئینه بزرگ است. اگرچه ظاهرا صورت جبرائیل همان است، اما ماده قابله مطابق هر جا وسعت و پاکیزگی یک نوع نیست و اینجا ذکر واژه صاف کرده‌ام. این برای اظهار این است که اختلاف تاثیر جبرائیلی نه تنها در مورد کمیت بلکه در مورد کیفیت هم است، یعنی پاکیزگی دل شرط انعکاس است و تمام افرادی ملهمین به یک درجه قرار ندارد طوری که می‌بینید تمام آئینه‌ها به صافی یک نوع نیستند، بعضی آئینه‌ها اینقدر شفاف و مصفی هستند که همان گونه رخ بیننده را نشان می‌دهند. بعضی این قدر مکدر و کثیف و آلوده و پر از دود هستند که عکس در آنها واضح نیست، برخی این قدر خراب هستند که اگر هر دو لب در آنها دیده می‌شوند و بینی دیده نمی‌شود اگر بینی دیده شد، در آن صورت

چشم‌ها دیده نمی‌شود. پس همین حالت آئینه‌های دل است و دلی که بی‌نهایت مصفی باشد در آن انعکاس مصفی دیده باشد و کسی که مکدر باشد در آن همان قدر مکدر دیده می‌شود. اما این پاکیزگی در صورت اکمل و اتم دل پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را باشد و این نوع پاکیزگی هیچ دلی دیگر ندارد.

این جا ذکر این نکته هم الزامی است که خداوند متعال علت العلل است و با وجودش تمام وجودها وابسته‌اند، هر وقت وی جنبشی یا حرکتی برای ایجاد امر مربیانه و قاهرانه انجام می‌دهد، اگر آن حرکتی به صورت اکمل و اتم باشد در آن صورت آن حرکتی مستلزم جمیع موجودات باشد. اگر از لحاظ برخی شیوه یا حرکت جزئی باشد موافق آن حرکتی در برخی اجزای عالم ایجاد می‌شود. در واقع تمام مخلوق و عالم رابطه‌ای که با خداوند متعال دارند با همان رابطه مشابه است که بدن با جان دارد و همانگونه که تمام اعضای بدن زیر دست روح می‌باشد و طوری که روح تعظیم می‌کند همانگونه آن تعظیم می‌کند و همین نسبت بین خداوند و مخلوقش وجود دارد. اگرچه من مانند صاحب فصوص نسبت به حضرت واجب وجود نمی‌گوییم که خلق الاشیا و هو عینها اما این به طور حتم می‌گوییم خلق الاشیا و هو کعینها. هذا العالم کصرح ممرد من قواریر و ماء الطاقة العظمی یجری تحتها و یفعل ما یرید

یخیل فی عیون قاصرة كانها هو یحسبون الشمس والقمر و النجوم
موثرات بذاتها ولا موثر الا هو.

حکیم مطلق این راز سر به مهر را بر من آشکار کرده است که
تمام عالم با جمیع اجزای خود برای انجام کارهای علل العلل واقعا
مانند همان اعضا است که خودبخود قرار ندارند بلکه تمام وقت از
روح اعظم قوت می گیرد، طوری که تمام قوایی بدنی به سبب روح
قرار دارند و این عالمی که به طور عوض اعضا برای وجود اعظم
است. برخی چیزها در اینطور می شوند که گویی نور رخس است
که به طور ظاهری و باطنی موافق اراده اش به کار می روند و برخی
اینطوراند که گویی دستشان و برخی پاهایش و برخی مانند نفس
وی اند. غرض این مجموع عالم به عنوان اندام برای خداوند متعال
است و تمام رونقی آن اندام و تمام حیاتش به سبب روح اعظم
است و برایش قیوم است و هر حرکت ارادی که در ذات آن قیوم
ایجاد می شود، همان حرکتی در تمام یا بعضی اعضای آن اندام
طبق تقاضای آن ذات قیوم ایجاد می شود.

نشان دادن عکسی از منظره بالا به طور تخیلی، ما می توانیم
فرض کنیم که قیوم العالمین اینگونه وجودی است که برایش
بی منتها دست و پا، هر عضو به فراوان وجود دارد که خارج از
شمار و عرض و طولش بی منتها است و مانند تندوی آن وجود

اعظم سیم‌ها هم دارد که دور تمام هستی گسترش دارند و عملیات کش را انجام می‌دهند و همان اعضای هستند که به الفاظ دیگر عالم می‌گویند. وقتی عالم قیوم حرکت جزئی یا کلی انجام می‌دهد با همزمان ایجاد شدن حرکتی در اعضا هم، امر لزومی است و اراده‌اش به سبب همین اعضا ظهور خواهد کرد، نه که به روش دیگر. پس این مثال ساده برای امور روحانی است که گفته شده، هر عضو مخلوق تابع ارادهٔ خداوند متعال و مقصود پنهانی‌اش را در رخ خادمانه اظهار می‌نماید و به سبب اطاعتی از درجه کمال در اراده‌اش محو شده است و این اطاعت آنگونه نیست که قیامش تنها به سبب دولت یا به زور به عمل آمد. بنابراین تمام چیزها به طرف خداوند متعال کش مقناطیسی دارد، هر ذره بالطبع به طرف خداوند خم شده معلوم می‌شود. طوری که اعضای مختلف از یک وجود به طرف آن وجود خم شده‌اند. در واقع همین واقعیت است و این هم راست است که این تمام عالم به طور اعضا برای وجود اعظم است و به همین سبب او قیوم العالم خوانده می‌شود. چون طوری که جان برای بدنش قیوم است، همان گانه وی قیوم برای تمام مخلوق است، اگر اینطور نشود تمام عالم دگرگون می‌شود.

هر اراده آن قیوم خواه ظاهری باشد یا باطنی، دینی یا دنیوی به توسط همین مخلوق ظهور می‌یابد و هیچ اراده‌ای وجود ندارد که بدون این وسایط بر زمین آشکار بشود. همین قانون قدرت از آغاز به صورت منظم ادامه یافته است. اما به فکر کسانی جای تعجب است که باران ظاهری به توسط ابرها به زمین می‌رسد، وسیله بخار آبدار را ضروری گمان می‌کنند و خودبخود بدون قدرت، باران از ابر را محال می‌دانند. اما باران الهامی را که به دل‌هایی پاکیزه می‌بارد، توسط ابر ملایک که عندالشرع الزامی است علیه آن به سبب بی‌عقلی تمسخر می‌کنند و می‌گویند که خداوند متعال بدون واسطه ملایک نمی‌تواند الهام نازل کند. آنان معتقد هستند که بدون واسطه باد، گوش کردن صدا خلاف قانون قدرت است، اما بادی که به طور روحانی صدای خداوند متعال را به دل ملهمان می‌رساند از همان قانون قدرت بی‌خبر هستند. آنان این امر را قبول دارند که برای بینانی چشمان ظاهری، نور آفتاب الزامی می‌باشد، اما آنان نیاز نور آسمان برای چشمان روحانی را قبول ندارند.

اکنون در مورد این قانون معلوم شده است که این عالم با تمام قوای ظاهری و باطنی برای حضرت واجب الوجود کابرد اعضا انجام می‌دهد و تمام چیزها بر محل و مقام خود کار اعضا را انجام

می‌دهد و هر اراده‌ی خداوند متعال به توسط همان اعضا به ظهور می‌آید، هیچ اراده‌ای بدون این وسایط آشکار نمی‌شود. پس اکنون باید دانست که وحی خداوند متعال که بر بندگان پاک نازل می‌گردد، واسطه‌ی جبرائیل در شریعت اسلام مورد مهمی قرار داده شده است و قبول داشته شده است، این واسطه مبنی بر همان فلسفه است که ما ذکر کرده‌ایم. شرح آن این است که موافق قانون قدرت ذکر شده، این امر هم مهم است که برای القا وحی یا نیرو برای عطای وحی، مخلوقی که اراده‌ی روحانی و الهامی خداوند متعال را بمنصه ظهور بیاورد و کاری مانند عضو کند، خدمت انجام می‌دهد طوری که برای ایفای اراده‌های بدنی انجام می‌دهد. پس همان عضوی است که به الفاظ دیگر جبرائیل موسوم شده است که به سبب پیروی حرکت آن وجود اعظم، واقعا مانند عضو بدون توقف به حرکتی درآمد، یعنی وقتی خداوند متعال به طرف دل محبت کننده، با محبت رجوع می‌کند آنوقت طبق قاعده مزبور، جبرائیل را هم که با خداوند مانند باد نفس یا نور چشم نسبت دارد، همان طرف حرکت می‌کند یا اینطور گفته شود که با جنبش خداوند متعال، آن هم بدون هیچگونه اختیار و بدون اراده همانطور به جنبش درآمدمانندی که به سبب جنبش اصل، سایه هم به حرکتی در می‌آید، وقتی نور جبرائیلی به سبب کش و تحریک و نفعه نورانی به حرکت در می‌آید، آن وقت همان

لحظه یک سایه عکس که باید موسوم به روح القدس کرده شود در دل محب صادق نقش می‌شود. علامت لازم برای صدق محبتش می‌شود، آن وقت این نیرو برای شنیدن صدای خداوند متعال کاربرد گوش انجام می‌دهد. کار چشمان برای دیدن عجائیبش انجام می‌دهد، برای جاری شدن الهامش بر زبان، نقش حرارت محرکی ایفا می‌کند که چرخ زبان را به شدت بر خط الهام جاری می‌کند و تا وقتی که این نیرو پیدا نشود تا آن زمان دل انسان مانند کور می‌باشد و زبان مثل آن قطار می‌باشد که از موتور راه آهن جداگانه ایستاده است. اما یادتان باشد که این نیرو که به اسم روح القدس موسوم است در هر دل به طور یکسان ایجاد نمی‌شود، بلکه طوری که محبت انسان کامل یا ناقص می‌باشد، نور جبرائیلی طبق اندازه آن بر او تاثیر می‌اندازد.

این هم باید در نظر گرفته باشد که این نیروی روح القدس به سبب آمیزش هر دو محبت در دل انسان از پرتوه جبرائیل ایجاد می‌شود، برای همان وجود این امر لزومی ندارد که انسان همه وقت کلام خداوند را گوش کند یا منظره کشفی ببیند. بلکه تمام اینها اسباب اساسی برای به دست آوردن انوار سماوی هستند یا اینطور بگویید که این نور روحانی برای دید چشمان روحانی یا باد روحانی برای رساندن صدا به گوش‌های روحانی از طرف

خداوند است. این امر بدیهی است که تا وقتی که چیزی جلوی قرار ندارد، تنها نور نمی تواند چیزی را نشان بدهد و تا وقتی که کلام از ذهن متکلم خارج نشود، تنها باد نمی تواند صدا را به گوش برساند. پس این نور و باد موید آسمانی برای حواس روحانی بخشیده شده اند، طوری که برای چشمان ظاهری نور آفتاب و باد را وسیله ظاهری برای گوش مقرر ساخته است و وقتی اراده باری تعالی به این طرف مایل می شود که کلام خودش را به دل ملهم خویش برساند و همان لحظه با حرکت متکلمانه برای القا نور جبرائیلی، موج نور یا موج باد یا برای حرکت زبان ملهم، موج حرارت ایجاد می شود و به سبب آن تموج یا حرارت بلا توقف آن کلام، جلوی چشمان به صورت نوشته آشکار می شود یا صدای آن به گوشش می رسد یا الهامی بر زبان جاری می شود و حواس روحانی یا نور روحانی قبل از الهام به صورت نیرو داده می شود و این هر دو نیرو به خاطر این داده می شود تا قبل از نزول الهام، استعدادی برای قبول الهام پیدا شود. چون اگر الهامی به آن صورت نازل گردد که دل ملهم از حواس روحانی محروم است یا نور روح القدس به چشم دل نرسیده باشد، در آن صورت وی الهام را با کدام چشمان نور پاک نگاه کند. پس به سبب همین نیاز این هر دو نیرو به ملهمین داده می شوند. بینندگان گرمی با بررسی این متوجه خواهند شد که در ضمن وحی، کار جبرائیل سه نوع است.

اول این که وقتی نطفه برای اینچنین شخصی در رحم ریخته می‌شود و خداوند متعال فطرتش را به سبب تقاضای رحمانیت خویش که در آن دخالت انسان وجود ندارد، می‌خواهد فطرت ملهمانه بسازد و بر آن سایه نور جبرائیل در حالت نطفه می‌اندازد، آن وقت فطرت اینچنین شخصی از طرف خداوند متعال خاصیت الهامی پیدا می‌کند و حواس الهامی به دست می‌آورد.

کار دوم جبرائیل این است که وقتی محبت بنده زیر سایه محبت خداوند قرار می‌گیرد، آن وقت به سبب حرکت مربیانه خداوند متعال، حرکتی در نور جبرائیلی ایجاد شده، آن نوری بر دل صادق القا می‌کند یعنی عکس آن نور وقتی بر دل آن صادق می‌افتد، سایه از آن به صورت عکس جبرائیل در آن وجود ایجاد می‌شود و کار نور یا باد یا گرما انجام می‌دهد و به صورت صفت الهامیه در وجود ملهم قرار می‌گیرد، یک سرش از آن در وجود جبرائیل غرق می‌شود و سر دومش در دل ملهم داخل می‌شود و به الفاظ دیگر آن را روح القدس یا عکس وی گفته می‌شود.

کار سوم جبرائیل این است که وقتی کلامی از طرف خداوند ظهور می‌کند، آنوقت به شکل باد درآمده موجی ایجاد می‌شود و کلامش را به گوش‌های دل می‌رساند یا به شکل نور افروخته

جلوی چشمانش می‌آورد یا به شکل حرارت محرکه سرعت گرفته الهام را بر زبانش جاری می‌کند.

در این جا گمان آن کسانی را حل کنم که در شک مبتلا شده‌اند که الهامات و مکاشفات اولیا و انبیا را نسبت به مردم دیگر چه خاصیت است؟ چون اگر امور غیبیه بر انبیا و اولیاء آشکار می‌شود و بر مردم دیگر هم آشکار می‌شوند بلکه برخی فاسقان و بدکاران هم خواب صادقانه می‌بینند. برخی مردم بد فطرت و شیطان مکاشفات خودشان بیان می‌کنند که در اخیر تحقق می‌یابند. پس همراه کسانی که خودشان را نبی یا آدم مرتبه بلند گمان می‌کنند، آدم اوباش که مبتلا در کارهای بد و معروف هستند در آنصورت انبیا و اولیا کدام برتری در این امر دارند؟ من در پاسخ این می‌گویم که درواقع این سوال کیفیت اصلی دارد تا آنجا درست است و چهل و ششمین قسمتی از نور جبرائیل در تمام جهان گسترش یافته است که آدم فاسق و فاجر از آن سهمی می‌گیرند. من تا این حدی یقین دارم و تجربه کردم که برخی اوقات زن فاحشه و از گروه جنده باشد و تمام جوانی در کارهای بدی گذاشته است، گاهی خواب صادقانه را می‌بیند. تعجب این است که این چنین زنی شبی در حالت باده به سر و آشنا به بر می‌باشد، آن شب هم رویای صادقانه می‌بیند. اما یادتان باشد که

باید اینطور شود چون نور جبرائیلی مانند آفتاب پایگاه مرکزی است، بر تمام عالم معموره حسب استعداد خود تاثیر می‌اندازد و هیچ نفس بشر در جهان اینچنین نیست که کلا تاریک باشد. حداقل محبت ادنی به وطن اصلی و محبوب واقعی در سرشت او وجود دارد. در این صورت لزومی دارد که بر تمام بنی نوع انسان حتی به مجانین آنها، تاثیر جبرائیل باشد و درحقیقت اینطور هست. چون جنات را عوام الناس مجذوب می‌گوید گاهی اوقات به سبب انقطاع، زیر نور جبرائیل می‌آیند و ذره‌ای از نور به چشمان باطنی می‌افتد و به سبب آن تصرفات مخفی خداوند متعال را کم کم نگاه می‌کند اما مکاشفات و خواب های اینچنین نبوت و ولایت صدمه نمی‌بیند و در شان بلند آنان تغییری ایجاد نمی‌شود و هیچ التباس متحیر کننده رخ نمی‌دهد چون درمیان آنان چنان فرقی وجود دارد که هر سلیم العقل درک کند و آن این است که بین خواب و مکاشفه خواص و عام در کیفیت و کمیت اتصال و انفصال هرگز مساوی نیستند، کسانی که بندگان خاص خداوند متعال هستند آنان به طور خارق عادت سهمی از نعمت غیبی می‌گیرند و اهل دنیا در آن نعمت‌ها که به آنان داده شده‌اند، اینگونه مشارکت دارند طوری که از گنج شاه یک فقیر دریوزه‌گر درمی‌می‌گیرد و به سبب آن مشارکت گمان می‌شود و واضح است که به سبب این مشارکت کوچک هیچ گونه کسری

در شان پادشاه ایجاد نمی‌شود و نه شان فقیر بلند می‌شود و اگر یک ذره تعمق کنید که کرم شب تاب با آفتاب این گانه مشارکت دارد و آیا به سبب آن مشارکت از ناموس آفتاب سهمی می‌گیرد. پس در خاطر باشد که تمام برتری به اعتبار مقام بلند و از روی کمیت و کیفیت حاصل شود، پیدا می‌شود. و اینطور نیست که با شناسایی یک واژه کسی هم پایه عالم بشود یا دفعتا القای مصرع هم پایه شاعران بزرگ شود. از مثال مشارکت ذره، هیچ نوع حکمت یا دولت خالی نیست. اگر پادشاهی بر تمام جهان حکومت می‌کند، همانگونه یک کارمند به خیمه خویش به همسر و بچه‌ها حاکم است. و تا جای که این امر است که چرا خداوند بین نیک بخت و بدبخت مشارکت قرار داده است و به طور تخم بر گروه غافلین سهمی از غیب داده شوند. پاسخ این است که برای اتهام و اتمام حجت تا به سبب شراکت تخمی هر منکر، شاهد احوال کاملان بشود، وقتی وی نمونه این امور در دایره استعداد خود مشاهده می‌کند و از زبان کاملان شنیده باشد و به سبب جلوه کوچک برایش امکان پذیر نیست که با صدق دل امور الهامی را غیر ممکن گمان کند. پس به سبب داشتن نمونه از خاصیت روحانیت در درونش زیر اتهام خداوند قرار می‌گیرد و به سبب آن وی در حالت انکار گرفته می‌شود. طوری که آریه‌های امروزه گمان می‌کنند که خداوند دفعتا بعد از نزول چهار وید، در الهام را کاملا

بسته است. اما قانون خداوند به ایشان ملزم قرار داده است، چون آنان سلسله انکشافات غیبیه را مشاهده می‌کنند که تا اکنون جاری است و بعضی از فاسقان بین آنان خواب صادق می‌بینند. پس این امر آشکار است که آن خداوند که فاسقان و دنیا پرستان را در این زمان از نزول فیض روحانی خویش محروم نساخته است و باوجود فقدان کامل ایشان، رشحات فیض بر آنان نازل می‌کند و کسانی که بندگان نیک خداوند هستند و طبق خواسته‌های خداوند عمل می‌کنند و به خداوند مناسبت اکمل و اتم دارند، آیا خداوند بر آنان چیزی نازل نمی‌کنند؟ سری در مشارکت تخمی این است که هر فردی خواه فاسق و بدکار و کافر باشد، به سبب این مشارکت درک کند که خداوند وی را برای مرگ در جهان نفرستاده است بلکه در درونش راه پیشرفت نهاده است و وی را تخمی به طور نمود داده است و در آن می‌تواند جلوتر قدم بنهد و فطرتا از خوان نعمت خداوند محروم نگشته است. بلی اگر عمدا بی‌راهی از نوری که درونش نهاده شده را اختیار نماید و آن را غیر فعال کرده محروم شوید و راه‌های نجات را عمدا ترک کند. پس این فعالیت عمدی خودش است و از فرجام آن را خودش تحمل خواهد کرد.